



کلامت  
کلمت  
عینت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب مقدم

# حدیث حکمت غیبی

نگارش

سید مجتبیٰ بحرینی



یک نکو روی ندیدم که گرفتار تو نیست  
نیست در مصر عزیزی که خریدار تو نیست  
لاله‌ای را نتوان یافت در این سبز جهان  
که دلش سوخته آتش رخسار تو نیست  
چون قضا سلسله زلف تو عالم‌گیر است  
گردنی نیست که در حلقه زنار تو نیست  
چشم پرسش ز تو دارند چه مخمور و چه مست  
نرگسی نیست در این باغ که مخمور تو نیست  
گر چه در باغ تو یک گل نشکفته است هنوز  
مژه‌ای نیست که خار سر دیوار تو نیست  
دامن حسن تو از دیده ما پاک‌تر است  
گل شب‌نم زده در عرصه گلزار تو نیست  
گر چه در ناف صدف بحر نگرده مستور  
سینه‌ای نیست که گنجینه اسرار تو نیست  
هر که دست از تو کشیده است چه دارد در دست؟  
چه طلب می‌کند آن کس که طلبکار تو نیست؟  
خوب کردی که رخ از آینه پنهان کردی  
هر پریشان نظری قابل دیدار تو نیست  
پیش ارباب غرض مهر به لب زن «صائب»  
گوش این بدگهران در خور گفتار تو نیست

دیوان صائب تبریزی

از غزل ۴۳۸

بِنَفْسِي مَنْ مِنْ هِجْرِهِ أَنَا ضَائِلٌ  
 وَمَنْ لِيَلْوَاءِ الْفَتْحِ وَالنَّصْرِ حَامِلٌ  
 بِنَفْسِي إِمَاماً قَائِماً غَابَ شَخْصُهُ  
 وَ لَيْسَ لَهُ فِي الْعَالَمِينَ مُمَاطِلٌ  
 بِنَفْسِي مَنْ يُحْيِي شَرِيعَةَ جَدِّهِ  
 وَيَقْضِي بِحُكْمٍ لَمْ يَرُفْهُ الْأَوَائِلُ  
 وَيَجْتَثُّ أَصْلَ الظَّالِمِينَ وَفِرْعَهُمْ  
 وَيُحْيِي بِهِ رَسْمَ الْعُلَى وَالْقَضَائِلُ  
 فَيَا رَبِّ عَجَّلْ فِي ظَهْرِ إِمَامِنَا  
 وَهَذَا دَعَاءٌ لِلْبَرِيَّةِ شَامِلٌ

## فهرست

پیش‌گفتار..... ۱۱

### نخستین پایه

#### ﴿ حکمت متعالیه ﴾

۱۵ - ۲۵

حس پی‌جویی ..... ۱۷

نیوتن و ارشمیدس ..... ۱۷

حکمت متعالیه ..... ۲۱

همه چیز بر اساس حکمت ..... ۲۲

غیبت چرا؟ ..... ۲۳

غیبت، فعل حکیمانه ..... ۲۴

غزلی از ادیب ..... ۲۵

### دومین پایه

#### ﴿ حکمت‌های پایه ﴾

۲۷ - ۶۸

۱ - تحقق سنت‌های پیامبران پیشین ..... ۳۰

- توضیح روایت سدیر در این زمینه ..... ۳۲
- ۲- خوف از قتل و بیم از کشته شدن ..... ۳۵
- توضیح بیم از قتل ..... ۳۷
- حدیثی شگفت ..... ۳۸
- توضیحی دیگر در این راستا ..... ۴۰
- ۳- نبودن بیعتی از طاغیان بر گردنش ..... ۴۱
- حدیثی از امام مجتبی علیه السلام ..... ۴۱
- دو حدیث از حضرت صادق و حضرت جواد علیهما السلام ..... ۴۳
- سخنی در تشبیه به آفتاب پس ابر ..... ۴۴
- توقیع شریف در این زمینه ..... ۴۵
- ما خود حجابیم ..... ۴۶
- ۴- اثبات ناتوانی مدعیان عدالت ..... ۴۷
- توضیحی در این زمینه ..... ۴۸
- و العاقبة للمتقين ..... ۴۹
- ۵- بیرون آمدن مؤمنان از صلب کافران ..... ۵۳
- کلام مرحوم صدوق در این زمینه ..... ۵۵
- ۶- تمییز اهل ضلال و جدا شدن بدان و گمراهان ..... ۵۶
- حدیث مفصل سدیر ..... ۵۷
- ۷- آزمون و امتحان ..... ۵۹
- بیان مرحوم شیخ طوسی ..... ۶۱
- کلام مرحوم صدر ..... ۶۲
- ۸- ظهور حکمت در عصر ظهور ..... ۶۳
- توضیح این حکمت ..... ۶۴



نقش غیبت در سازندگی انسان ..... ۶۶

غزلی از فتی ..... ۶۷

## سومین پایه

### ❁ تحلیلی در امر غیبت ❁

۶۹ - ۸۹

غیبت، مطلوب یا نامطلوب؟ ..... ۷۱

غیبت نشانهٔ غضب ..... ۷۲

عصر غیبت عصر خوبی است ..... ۷۳

غیبت برای دوستان و دشمنان ..... ۷۴

بیان مرحوم نعمانی و مرحوم مجلسی ..... ۷۵

توقیع مرحوم مفید ..... ۷۹

کلام مرحوم مجلسی ..... ۸۰

کلام مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی ..... ۸۲

کلام مرحوم علامه حلی ..... ۸۲

کلام مرحوم نباطی بیاضی ..... ۸۴

کلامی از معارف امامیه ..... ۸۵

ما هستیم و عصر غیبت ..... ۸۸

غزلی از وفا ..... ۸۹

کتابنامه ..... ۹۱

## پیش‌گفتار

حمدُ حکیم ازلی را و سپاسُ علیم سرمدی را، و صلوات و سلام  
مظاهر علم و حکمت آن علیم حکیم را.

در نوشتهٔ پیشین آن چه نسبت به اصل غیبت کبری و جایگاه آن در  
قرآن و حدیث و سایر کتاب‌های آسمانی و گفتار بزرگان دین و علمای  
ربّانی آوردنی بود آوردیم.

ممکن است پس از مراجعه به آن مطالب این سؤال پدید آید و این  
پرسش پیدا شود که غیبت چرا؟ چرا غیبت؟ و چرا استتار؟ و چرا  
محرومیت؟ آن هم با آن همه رنج و درد و آن همه بلا و مصیبت و  
گرفتاری و مشقت و کسری و کاستی؟ بهتر نبود غیبتی نبود؟ بهتر نبود  
پرده‌ای نبود؟ بهتر نبود یوسف در چاه و زندان نبود؟ بهتر نبود آن مظهر  
جمال در حجاب نبود؟ بهتر نبود خورشید در پس ابر و ماه در محاق نبود؟

بہتر نبود چہرہ آن جان جانان در نقاب نبود؟ و روی سرو خرامان از دوستان پوشیده نبود؟ بہتر نبود کہ امام ما غایب نبود و ظاہر بود؟ بہتر نبود او را می دیدیم و از آن گل سر سبد وجود حظّ و بہرہ بیشتری می بردیم؟ بہتر نبود این چنین یتیم و بی کس نبودیم؟ بہتر نبود ہمہ می دیدند ما چہ پدری، چہ سروری، چہ مولایی، چہ آقایی، چہ رہبر و قائدی، چہ سیّد و سالاری و چہ صاحبی داریم؟

باری، ممکن است این چراہا و دیگر چراہا بہ دنبال نوشتہ پیشین پدید آید. لذا در این نوشتار بہ توضیح حکمت غیبت می پردازیم. باشد کہ پاسخی برای این پرسش‌ها و جوابی برای این چراہا و دیگر چراہا باشد. امید است این اثر طالبان حکمت راستین را اثری بخشد، و جویندگان معرفت را عرفانی آموزد، و بہ مُہر مہر نگار کہ نشانہ قبول و پذیرش است، ممہور گردد، و در قائمہ آثار متعلّق بہ آن قائم بالحق و الداعی الی الصدق المطلق رقم خورد.

با این ابیات ناظم نظم خمسہ و گنج نہان در گنجہ، نظامی گنجوی پیش گفتار را خاتمہ بخشیم کہ زیان حال ہمہ ماست با آن ناظم وجود:

ای غم خور من کجات جویم؟	تیمار غم تو با کہ گویم؟
فریاد کہ دورم از تو فریاد	فریادرسی نہ جز تو بر یاد
بی بود تو بر مجاز ماندم	افسوس کہ از تو بازماندم
ای نوردہ ستارہ من	خشنودی توست چارہ من

ای کعبه من جمال رویت      مـحـراب مـن آسـمان کـویت  
ای یـار قـدیم عـهد چـونی      و ای مـهدی هـفت مـهد چـونی  
ای خـازن گـنج آـشنایی      عشق از تو گرفته روشنایی<sup>۱</sup>

پنجشنبه ۱۹ شعبان المعظم ۱۴۲۹

برابر با ۱۳۸۷/۵/۳۱

اصفهان - سده

سید مجتبی بحرینی

نخستين پایه

## حکمت متعالیه

وإنما المنهجُ للعرفانِ  
لاسيما في حالة الغيابِ  
لِحكمة خفية متينه  
وفيها لَغَايَةُ الكِفايه  
ليس سوى الأخبارِ و القرآنِ  
ما دامت الحجةُ في الحجابِ  
و عند أهلِ ذكره جليليه  
لمن له أهلية الهدايه

از آن حواسی که حق تعالی بر اساس حکمت متعالیه در نهاد آدمی  
نهاده است، حسّ پی‌جویی و چراگویی است. این حس حتی از همان اوان  
کودکی و دوران طفولیت در وجود انسان یافت می‌شود و ظهور و بروز  
دارد، به گونه‌ای که گاه و بیگاه چراگویی خردسالان و پرسش‌های  
نوباوگان برای بزرگسالان ایجاد زحمت می‌کند و آنان را به ستوه می‌آورد  
و می‌خواهند به گونه‌ای خود را از تیررس چراهای آنان دور بدارند.

به هر حال حسّی است بسیار حسّاس و در طول تاریخ منشأ آثار  
شگرف و پدیده‌های شگفتی بوده است؛ چونان کشف قانون جاذبه زمین به  
وسیله اسحاق نیوتن، به دنبال افتادن سیبی از درخت و پدید آمدن این  
سؤال در ذهن او که چرا سیب به زمین افتاد و به طرف بالا نرفت و به  
دنبال آن، کشف قانون جاذبه عمومی و قانون نیروی گریز از مرکز که نوعاً  
شنیده‌ایم.<sup>۱</sup>

و چونان کشف قانون ارشمیدس که گفته‌اند:

وی روزی در گرمابه دریافت مقداری از وزن اعضای او که در آب

فرو رفته بود، کاسته شده و دید که با سهولت بسیاری می‌تواند یک ساق خویش را بلند کند - قهراً این سؤال برایش پیش آمده که چرا وزن پای من کم شده؟- نبوغ وی او را به کشف اصل ارشمیدس هدایت کرد، و با کمال شوقی که در او ایجاد شده بود، برهنه از گرمابه بیرون شد و فریاد کرد: یافتم یافتم!

در این زمینه نمونه بسیار است. به عنوان شاهد به همین دو مورد بسنده می‌کنیم. وجود این حسّ و جوشش و شکوفایی‌اش موجب شده که همه جا با آدمی بیاید و در تمام مسایل باب «چرا» باز شود و برای خود حدّ و مرزی نشناسد که دیگر در این مورد «چرا» نگویم.

با توجه به محدودیت همه آن چه در اختیار انسان است قهراً باید این حس هم چونان سایر حواس محدود شود و آدمی به این حقیقت برسد و این واقعیت را به خود بقبولاند که ممکن است در عالم هستی مسایلی باشد که در زیر سنگ زیرین آسیای پویش من قرار نگیرد و چرخش گردونه جویش من آن را زیر پوشش قرار ندهد و چرای من در آن جا بی‌جواب، و پرسش من بدون پاسخ باقی بماند. نه این که جوابی ندارد و خالی از حکمت است، نه. هرگز. بلکه من قاصرَم، من کوتاهم، من کسری و کاستی دارم، مغز من نمی‌کشد و نمی‌توانم به حکمت و جواب چرای آن برسم.

بنابراین ابتدا باید این اصل را به عنوان یک اصل عمومی و قاعده کلی نسبت به آن چه متعلق به نظام هستی و صنع ربوبی و حیطة الوهی است

بپذیرم، و باور داشته باشم که همه آن چه از ناحیه او صادر شده و می شود، در مجموعه نظام هستی، چه در عالم تکوین و چه در جهان تشریح، همه و همه، ریز و درشت، خرد و کلان، کوچک و بزرگش همه حکمت دارد، آن هم حکمت متعالیه ای که چه بسا حتی با حکمت متعالیه رسومی هم نتوان به آن حکمت متعالیه رسید؛ چون حکمت متعالیه رسومی اسمی است، لفظی است، مجازی است، صوری است. آن حکمت متعالیه منسوب به آن حکیم علی الاطلاق، رسمی و حقیقی و واقعی است و بینهما یون بعید!

دانه فلفل سیاه و خال مه رویان سیاه

هر دو جانسوزند اما این کجا و آن کجا؟

و به قول مرحوم شیخ بهاء الدین عاملی در شیر و شکر:

ای کرده به علم مجازی خوی

نشـنیده ز علم حقیقی بوی

سرگرم به حکمت یونانی

دل سرد ز حکمت ایـمانی

در علم رسوم گرو مانده

نشکسته ز پای خود این کُنده

بر علم رسوم چو دل بستی

بر اوجت اگر ببرد پستی

تا چند چو نکبتیان مانی

بر سفره چرکین یونانی



تا چند ز فلسفات لافی

وین یابس و رطب به هم بافی

سور المؤمن فرموده نبی

از سور ارسطو چه می‌طلبی؟

سور آن جو که در عرصات

ز شفاعت او یابی درجات

در راه طریقت او روکن

با نان شریعت او خوکن

کان راه نه ریب در او نه شک است

و آن نان نه شور و نه بی‌نمک است

علمی بطلب که به دل نور است

سینه ز تجلی آن طور است

علمی که از آن چو شوی محفوظ

گردد دل تو لوح محفوظ

آن علم ز چون و چرا خالی است

سرچشمه آن علی عالی است<sup>۱</sup>

برای رسیدن به این حکمت متعالیه، آن هم در محدودهٔ امکانی و گردونهٔ کسری و کاستی آدمی، فقط باید از مسیر آنان که در مکتب حکیم علی‌الاطلاق، درس حکمت آموخته‌اند، حرکت نمود. همانانی که مصداق  
اتم آیت ۲۶۹ سورهٔ بقره هستند:

۱- کلیات شیخ بهائی صص ۲۹ - ۳۳.

﴿ يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا  
كَثِيرًا ﴾

باری، باید این حکیمانه‌ترین مسألهٔ حکمت متعالیه را به خود  
بقبولانیم و معتقد شویم که هر چه متعلق به اوست و از ناحیهٔ اوست،  
حکیمانه است. هستی بر اساس حکمت استوار است و از کمتر از ذرهٔ  
بی‌مقدار تا اعظم از عرش اعظم، از پایین‌تر از تحت‌الثری تا ذروهٔ عرش  
اعلا، از خسیس‌ترین موجود تا برترین مخلوق، همه و همه، به هر جنس و  
نوع و فصل و به هر شکل و صورت و سیرت که هستند، همه و همه،  
حکیمانه آفریده شده‌اند و چپینش هر کدام از آن‌ها در جایگاه خود کاملاً  
حکیمانه است آن هم بر اساس حکمت متعالیه و نظام احسن که غیر آن،  
غیر حکیمانه است.

همچنین ظهور و بروزها، جعل و تشریح‌ها، فرامین و دستورها، امرها  
و نهی‌ها، همه و همه، با تمامی خصوصیاتش بر اساس حکمت متعالیه  
است. تا آن جا که حتی یک حکم جزئی غیر الزامی آن، که چه بسا ممکن  
است در نظر بعضی بسیار سطحی و یا غیر حکیمانه جلوه کند و آن را  
دست کم بگیرند و یا با دیدهٔ شک و انکار به آن بنگرند، در محور این  
حکمت متعالیه قرار دارد و در آن گردونه می‌گردد.

گاه و بیگاه که پرده‌ای از پرده‌های جهالت کنار می‌رود و به گوشه‌ای  
از حکمت آن دستورات حکیمانه پی می‌برند، غرق شگفت و تعجب  
می‌شوند. بر این اساس حتی آن چه هم که چه بسا ممکن است در نظر ما و  
امثال ما زیبا جلوه نمی‌کرد و با دیدهٔ اعتراض به آن نگاه می‌کردیم، وقتی

این عینک را به چشم خود زدیم و با دید حکمت متعالیه حکیم علی‌الاطلاق به آن نگاه کردیم، همه زشت‌ها در نظرمان زیبا، همه کسری‌ها و کاستی‌ها در برابرمان صحیح و درست و تمامی نابه‌جاها کاملاً به جا جلوه می‌کند.

با این نگاه، دیگر صاعقه و زلزله، طوفان و سیلاب، رعد و برق، بیماری و مرض و همچنین خاها و خس‌ها، نیش‌ها و زهرها و همه آن‌چه در دید ابتدایی زشت و نازیبا جلوه می‌کرد، زیبا و قشنگ به نظر می‌رسد. آخر نه صنع جمیل است؟ آخر نه پدیده حکیم است؟ آخر نه آفریده علیم است؟ پس قرین علم و حکمت است. همراز زیبایی و جمال است. من بفهمم یا نفهمم. ولی می‌فهمم که حکیمانه است، درست است و صحیح. ممکن است من کژی و اعوجاج و کسری و نادرستی داشته باشم؛ کج ایستاده‌ام که دیوار هستی را کج می‌بینم.

**هر چه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست**

**ور نه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست**

**در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست**

**بر صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست**

**چییست این سقف بلند ساده بسیار نقش**

**زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست<sup>۱</sup>**

در مقدمه، هر چند از جهتی ذی‌المقدمه است، بسیار نمایم و زودتر

به مقصد اصلی و ذی‌المقدمه برسیم.

سخن در این بود که آن حسّ نهانی ایجاب می‌کند که انسان پیوسته در مقام پرسش و سؤال برآید و چرا گوگردد. این پویش و جویش و این سؤال و چرا را پی‌گیری کند تا به این جا برسد که پرسد غیبت چرا؟ آخر چرا خدای رؤوف و مهربان، خدای صاحب لطف و احسان، خدای رحیم رحمان ولیّش را، حجّتش را، خلیفه و نماینده‌اش را، کارگردان کارگاه هستی‌اش را، مدیر دائرة وجودش را، رئیس کارخانه خلقتش را در پس پرده استتار مخفی داشته و او را در حجاب غیبت پنهان نموده؟ چشمی او را نبیند، گوشی صدایش را نشنود، دستی به دامن کبریایی‌اش نرسد. آخر چرا؟ اصل غیبت چرا؟ استمرار غیبت چرا؟ امتداد آمد استتار چرا؟

ما در اصلش چرا داریم و جویای علت موجدده‌اش هستیم، تا چه رسد به ادامه و اطاله‌اش. ما در صغرایش چرا داشتیم، تا چه رسد به کبرایش. آخر مگر غیبت چند سال طول می‌کشد؟ بر فرض الف را گفتیم تا یا باید بیاییم؟ بای بسم الله را گفتیم تا تای تمت باید بخوانیم؟ یعنی چه؟ این چه غیبتی است؟ تا کی و تا چند؟

**هر سفرکرده زمانی به وطن می‌آید**

**دیرسالی است که امید دلم در سفر است**

**صلح با صبر نمودیم که آن یار قدیم**

**گوید امروز دگر موقع فتح و ظفر است<sup>۱</sup>**

با توجه به آن چه گفتیم خودمان می‌توانیم جواب خودمان را بدهیم و پاسخ این چراها را بیاوریم و بگوییم: غیبت فعل الله است - هر چند ممکن است منشأ این فعل او، فعل ما یا دیگران باشد - کار اوست و او ولیّش را در پس پرده غیبت قرار داده. اگر او چنین کرده مسلماً حکمتی داشته، هر چند من نفهمم و پی به سرّش نبرم و از حکمتش باخبر نشوم.

می‌دانم بی‌جهت نبوده. کارهای خدا همه‌اش حکیمانه است. من سر از کار او در نمی‌آورم و حکمت فعل او را نمی‌فهمم. این جهل و نادانی من به حکمت متعالیه او موجب نمی‌شود که کار او را غیر حکیمانه بدانم. هرگز هرگز! او کار غیر حکیمانه نمی‌کند.

حالا که این اصل را پذیرفتم و بچه خوبی شدم و معلوم شد غرض و مرض ندارم و ریگی به گوشم<sup>۱</sup> نیست، می‌گویم: دوست دارم اگر از ناحیه آن حکیمان - که از جمله آنان خود این صاحب الغیبه است - آنان که درس حکمت متعالیه واقعی را در مکتب آن حکیم علی‌الاطلاق آموخته‌اند، نه در مدرسه یونان و رواق آتن و دیگر معاهد، آن هم در آن روزی که هیچ مدرّس و مُدرّس و مدرسه‌ای نبود، آنان بودند و آن علیم حکیم، آنان بودند و آن خبیر بصیر، آن روزی که خدای قدیم ازلی بود و چهارده شاگرد خاص مخصوصش، محمّد و آل محمّد علیهم‌السلام،

بودم آن روز من از طایفه دُرْدکشان

که نه از تاک نشان بود و نه از تاک‌نشان

آری، دوست دارم اگر از ناحیهٔ آن دُردی کشان خُم الست و جرعه  
نوشان از جام شهود سرمست، توضیحی در این زمینه رسیده بشنوم و بدانم،  
و از حکمت هایی که آن حکیمان برای غیبت این آخرین حکیم گفته‌اند،  
با خبر شوم.

بسیار خوب. حالیا که چنین است، با من بیا تا تو را به مدرسهٔ  
حکمت آنان ببرم و منتظر باش تا برای تو از آنان بگویم و گوش دل به من  
بسیار تا گفتار حکیمانهٔ آن حکیمان را برای تو بازگو نمایم. آری،

پیر ارشاد خرابات معانی ماییم

آگه از نیک و بد راز جهانی ماییم

فاتح خاتمه فرخ فرقان عظیم

خاتم فاتحه سبع مثنای ماییم

شارق فیض مقدس ز سحاب اقدس

اختر تافته از چرخ معانی ماییم

آن گدایان که به بازوی توانایی فقر

پشت پا برزده بر ملک کیانی ماییم

راز پنهان خرابات ز ما پرس «ادیب»

کان که داناست به هر راز نهانی ماییم<sup>۱</sup>

دومین پایه

# حکمت‌های پایه

إِنَّ وَجَةَ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَتَكَشَّفُ

إِلَّا بَعْدَ ظَهْوَرِهِ.

امام صادق عليه السلام

با توجه به آن چه در فصل قبل آوردیم و نخستین پایه حکیمانه‌ای که برای بحث حکمت غیبت نهادیم، برای خوانندگان محترم روشن شد که غیبت امام عصر علیه السلام امری است حکیمانه - فعل خداند حکیم است. در این هیچ جای شک و تردید نیست، هر چند نتوانیم حکمتش را درک کنیم و به کُنه آن برسیم.

سخن به این جا رسید که حکمت این امر را باید از امیران حکمت و فرمان‌روایان معرفت آموخت؛ آنان که گوهر تابناک بنا عَرَفَ اللَّهُ<sup>۱</sup> بر تارک افتخارشان، و لَوْلَانَا مَا عَرِفَ اللَّهُ<sup>۲</sup> نماد کمالشان، و نَحْنُ مَصَابِيحُ الْحِكْمَةِ<sup>۳</sup> بیان‌گر حکمت‌شان.

خوشبختانه در احادیث رسیده و روایات آن امیران علم و حکمت، و همچنین در توقیعات آن امیر دهکده وجود، بسیاری از حکمت‌های غیبت آمده است. همان امیری که به یادش باید سرود:

---

۲- بصائر الدرجات ۱۴۹ باب ۱۹ جزء ۲.

۱- بحار الانوار ۲۳ / ۱۰۲.

۳- بحار الانوار ۲۵ / ۲۳.



امروز امیر در میخانه تویی تو

فریادرس ناله مستانه تویی تو

مرغ دل ما را که به کس رام نگرده

آرام تویی دام تویی دانه تویی تو

در کعبه و بتخانه بگشتیم بسی ما

دیدیم که در کعبه و بتخانه تویی تو

بسیار بگویم و چه بسیار بگفتم

کس نیست به غیر از تو در این خانه تویی تو<sup>۱</sup>

با پی جویی کوتاهی که داشتیم به هشت حکمت دست یافتیم که

فراروی دوستان حضرتش قرار می دهیم.

### ۱ - تحقق سنت‌های پیامبران پیشین

از احادیث بسیاری استفاده می‌شود که آن چه در ابعاد مختلف در

جمع انبیاء گذشته و میان امت‌های سابق روی داده، در این امت هم محقق

می‌شود. گسترش روایات در این زمینه تا آن جاست که می‌بینیم مرحوم

مجلسی نخستین باب کتاب الفتن و المحن بحار الانوار را به نقل آن‌ها

اختصاص داده و این عنوان را آورده:

بابُ افتراقِ الأُمَّةِ بعدَ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةٍ وَ أَنَّهُ

يَجْرِي فِيهِمْ مَا جَرَى فِي غَيْرِهِمْ مِنَ الْأُمَمِ وَ ارْتَدَادِهِمْ عَنِ الدِّينِ.<sup>۲</sup>

از جمله آن‌ها این حدیث است که به اسانید بسیار و مضامین گوناگون آورده است:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كُلُّ مَا كَانَ فِي الْأُمَّةِ السَّالِفَةِ فَإِنَّهُ يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مِثْلَهُ حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقِدَّةِ بِالْقِدَّةِ.<sup>۱</sup>

هر چه در امت‌های پیشین بوده همانا در این امت هم واقع می‌شود  
قدم به قدم و پر به پر.

مرحوم طریحی در توضیح این جمله گفته است:

قده پر تیر است، و این جمله مثل است برای دو چیز برابر یکسان که هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند.<sup>۲</sup>

و این مطلب نه تنها در مدارک ما به تکرار آمده که در مدارک عامه هم بسیار است. از جمله بخاری در دو جای صحیحش این حدیث را از پیامبر اکرم ﷺ آورده است:

لَتَبَعَنَّ سُنَنَ مَنْ قَبْلَكُمْ شِبْرًا بِشِبْرٍ وَ ذِرَاعًا بِذِرَاعٍ، حَتَّىٰ لَوْ سَلَكَوْا جُحْرَ ضَبٍّ لَسَلَكَمُوهُ.<sup>۳</sup> حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ ضَبٍّ تَبِعْتُمُوهُمْ.<sup>۴</sup>

و همچنین در صحیح مسلم به این تعبیر آمده است:

حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا فِي جُحْرِ ضَبٍّ لَا تَبِعْتُمُوهُمْ.<sup>۵</sup>

۱- بحار الانوار ۲۸ / ۱۰.

۲- مجمع البحرین ۳ / ۱۸۶.

۳- صحیح بخاری رقم ۴۴۵۶.

۴- صحیح مسلم رقم ۶۶۷۶.

۵- صحیح مسلم رقم ۶۶۷۶.

هرآینه شما پی‌گیری و متابعت می‌نمایید از روش‌های گذشتگان  
 و جب به جب و ذراع به ذراع، تا آن جا که اگر آنان داخل لانه  
 سوسماری شده باشند شما هم داخل می‌شوید.

معلوم است از جمله آن سنت‌ها و اتفاقات و رویدادها که در جمع  
 پیامبران گذشته و امت‌های پیشین بوده، سنت غیبت است. مرحوم صدوق  
 که به فرمان جهان مطاع آن صاحب الغیبه کتاب شریف کمال الدین را  
 تصنیف می‌نماید، آن کلام گهربار و لؤلؤ شاهوار را چنین نقل می‌نماید:

أَمْرُكَ أَنْ تُصَنَّفَ الْآنَ كِتَاباً فِي الْغَيْبَةِ، وَ اذْكَرَ فِيهِ غَيْبَاتِ  
 الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.<sup>۱</sup>

من به تو امر می‌کنم که حالیا کتابی در غیبت بنگاری و در آن،  
 غیبت‌های پیامبران عليه السلام را بیاوری.

در کتاب پیشین ( حدیث غیبت کبری، ۲۴ ) حدیثی از امام صادق عليه السلام  
 نقل کرده‌ایم که در آن صریحاً این معنی آمده است. در آن روایت چنین  
 آمده:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَمَرَ أَنْ يُجْرَى فِيهِ سُنَنُ الْأَنْبِيَاءِ فِي غَيْبَاتِهِمْ، وَ  
 إِنَّهُ لَا بُدَّ لَهُ يَا سَدِيرُ، مِنْ اسْتِيفَاءِ مُدَدِ غَيْبَاتِهِمْ. قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ:  
 ﴿ لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ ﴾ أَي سُنناً عَلَى سُنَنِ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ.<sup>۲</sup>  
 همانا خداوند عزوجل ابا دارد و نمی‌خواهد جز این که سنت

۱- کمال الدین ۳.

۲- علل الشرایع ۲۴۵ باب ۱۷۹ حدیث ۷، بحار الانوار ۵۲ / ۹۰.

غیبت‌های پیامبران پیشین را در آن وجود مقدس محقق سازد. همانا ای سدیر، چاره‌ای نیست از این که آن حضرت کامل کند مدّت غیبت‌های همهٔ پیامبران را. خدای عزّوجلّ فرموده است: ﴿هرآینه سوار می‌شوید و برمی‌آید مرتبه‌ای را بالاتر از مرتبه‌ای و حالی را پس از حالی﴾ یعنی سنّت‌ها و روش‌هایی چونان روش‌ها و سنّت‌های پیشینیانتان.

در این حدیث شریف دو جهت لازم به تذکر است. یکی توضیح آیه‌ای که حضرت تضمین نموده‌اند، آیهٔ ۱۹ سورهٔ انشقاق ﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ﴾. و دیگری استیفاء مدّت غیبت‌های انبیای گذشته. اما نسبت به جهت اوّل ظاهراً این تعبیر در دو جهت اثبات و نفی، بیانگر مطابقت و عدم مطابقت دو چیز با یکدیگر است. زمخشری در توضیح آن چنین آورده است:

طبق یعنی مطابق با غیر خودش، و وقتی گفته می‌شود: ما هذا يَطْبِقُ لذا، یعنی این مطابق و برابر آن نیست. و به همین جهت به غطا و پرده و پوشش هم طبق می‌گویند. آن گاه به هر حالتی که مطابق حالت دیگر باشد، طبق اطلاق شده است که از همان موارد این آیه شریفه است: ﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ﴾ (انشقاق: ۲۰) یعنی حالتی پس از حالتی که در هول و هراس و شدّت و سختی چونان حالت دیگر است. و ممکن است جمع طبقه باشد یعنی احوالی پس از احوالی که طبقاتی است در شدّت و بعضی بالاتر از بعضی...<sup>۱</sup>

مرحوم طبرسی در تفسیر این آیه شریفه ده احتمال آورده است که دهمین آن‌ها همین معنایی است که در روایت مورد نظر است:

لترکبن سنن من کان قبلکم من الاولین و احوالهم، عن ابی عبیده، و روى ذلك عن الصادق عليه السلام. و المعنى أنه يكون فيكم ما كان فيهم و يجرى عليكم ما جرى عليهم حذو القذة بالقذة.<sup>۱</sup>

هرآینه سوار می‌شوید، مرتکب می‌شوید سنت‌ها و حالات و روش‌های کسانی را که قبل از شما بودند از پیشینیان، و این معنی را ابو عبیده بیان نموده، و از حضرت صادق عليه السلام هم روایت شده، و معنی این است: آن چه در آنان بوده در شما هم محقق می‌شود و آن چه بر آنان جاری شده بر شما هم جریان پیدا می‌کند، پر به پر - مو به مو، تیر به تیر.

با توجه به آن چه در توضیح آیه شریفه سوره انشقاق آورديم امر غیبت امام عصر عليه السلام از مصادیق اموری است که در جمع انبیاء سلف و میان امت‌های گذشته محقق شده و در این امت هم روی می‌دهد. حضرت صادق عليه السلام هم چه بسا به همین منظور این آیه را در آخر گفتگوشان با سدید ذکر نموده‌اند تا گواه گفتارشان را از قرآن آورده باشند.

اما جهت دومی که در روایت سدید نیاز به توضیح دارد جمله: و إنه لا بد له یا سدید من استیفاء مدد غیباتهم می‌باشد،

مقصود از این جمله چیست؟ متأسفانه سخنی از بزرگانمان در توضیح

آن نیافته‌ایم. آیا مراد از این جمله معنای حقیقی آن است؟ یعنی تمامی غیبت‌های پیامبران پیشین را که با یکدیگر ضمیمه کنیم، غیبت آن وجود مقدّس همه آن‌ها را زیر پوشش می‌گیرد و با جمع همه آن غیبت‌ها برابری می‌کند؟ یا این جمله کنایه از طول غیبت و امتداد آمد استتار است؟ در هر حال هر چه هست سخنی است مایه تأثر و کلامی موجب اندوه.

## ۲ - خوف از قتل و بیم از کشته شدن

در حدیثی که جناب زُرارة بن اعین از حضرت صادق علیه السلام آورده، این معنی یافت می‌شود. حدیث حاوی نکات ارزنده و مشتمل بر دعایی نسبت به عصر غیبت است. به همین جهت ذکر همه روایت خالی از فایده نیست. وی گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند:

إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ. قَلْتُ: وَ لِمَ؟ قَالَ: يَخَافُ، وَ أَوْمَأَ بِإِيدِهِ إِلَى بَطْنِهِ.

همانا برای قائم - علیه السلام - غیبتی است قبل از قیامش. گفتم: چرا؟ فرمودند: بیم دارد، و به دست مبارک اشاره به بطن و شکم‌شان نمودند. سپس فرمودند: ای زُراره، همانا او همان امام منتظر است، و همان است که مردم در ولادتش دچار شک می‌شوند؛ بعضی می‌گویند: پدرش از دنیا رفت در حالی که فرزند و جانشینی از خود باقی نگذاشت. بعضی می‌گویند: حمل بود. بعضی می‌گویند: غایب است. بعضی می‌گویند: به دنیا نیامده است، و بعضی می‌گویند: به فاصله دو سال قبل از وفات پدرش به دنیا آمده. - در هر حال - او

همان امام منتظر است، جز این که خداوند دوست دارد شیعه را بیازماید. در این جاست که باطل‌گرایان دچار ریب و شک می‌شوند. زراره گوید: به حضرت عرض کردم: فَإِنْ أَدْرَكَتُ ذَلِكَ الزَّمَانَ فَأَيُّ شَيْءٍ أَعْمَلُ؟ اگر آن زمان را درک نمودم چه کنم؟ چه عملی انجام دهم؟

حضرت فرمودند: ای زراره، اگر آن زمان را درک کردی با این دعا ملازم باش:

اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرَّفَنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ.  
اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرَّفَنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ.  
اللَّهُمَّ عَرَّفَنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرَّفَنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنِ دِينِي.

بارالها خودت را به من بشناسان. همانا اگر تو خودت معرفت و شناختت را به من ارزانی نداری من پیامبرت را نمی‌شناسم. بارالها معرفت رسولت را به من ارزانی دار. همانا اگر رسولت را به من شناسانی حجّتت را نمی‌شناسم. خداوندا حجّتت را به من معرفی فرما. همانا اگر حجّتت را به من معرفی نفرمایی از دینم گمراه گردم و دچار ضلالت شوم.

سپس حضرتش از کشته شدن جوانی در مدینه خبر می‌دهد و کشته شدن او را به ظلم و ستم از علایم ظهور می‌شمرد. فَعِنْدَ ذَلِكَ فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ، در آن هنگام انتظار فرج داشته باشید.<sup>۱</sup>

۱- اصول کافی، باب الغیبه حدیث ۵، الغیبه نعمانی ۱۶۶، کمال الدین ۳۴۲ باب ۳۳ حدیث ۲۴، الغیبه طوسی ۲۰۲، و بدون قسمت آخر: بحار الانوار ۵۲ / ۱۴۶.

لازم به تذکر است که در غیبت مرحوم شیخ طوسی در اوّل این روایت به جای کلمه قائم، غلام آمده است؛ یعنی برای آن غلام و جوان معهود، قبل از قیامش غیبتی است. ممکن است به خاطر تقیّه و این که مطلب در هاله‌ای از ابهام باقی بماند، کلمه غلام که از القاب آن وجود مقدّس است، ذکر شده باشد. مرحوم محدّث نوری گوید:

نود و پنجم غلام، به این لقب نیز در لسان رُوات و اصحاب مذکور شده.<sup>۱</sup>

می‌بینیم این حدیث شریف به خاطر اهمّیتی که داشته در تمام مجامع روایی کهن ما که مرتبط با آن وجود مقدّس است، آمده است. این روایت علاوه بر تعلیم دعایی که از وظایف عصر غیبت است و توضیحش را در نوشتار بعدی ان شاء الله می‌آوریم، بیان‌گر یکی دیگر از حکمت‌های غیبت است. طرفه آن که در حدیث، همان کلمه‌ای که در آغاز این پایه آوردیم، صریحاً آمده است: و لِمَ؟ چرا؟ دیگر چرا؟ غیبت چرا؟

جمله‌ای که در این روایت به عنوان پاسخ سؤال زُراه آمده و نیاز به توضیح دارد، جمله «یخاف» است؛ چون ممکن است ابهام و ایهامی فراهم آورد و به جای این که پاسخ‌گونه باشد، پرسش‌آفرین گردد.

امام علیه السلام در جواب سؤال زُراه که پرسید: غیبت چرا؟ فرمودند: می‌ترسد و بیم دارد و با اشاره‌ای که نمودند، زُراه فهمید مقصود امام علیه السلام خوف از قتل و بیم از کشته شدن است، در حالی که می‌دانیم، خوف و ترس



به آن معنی که در ذهن ماست و چه بسا منشأ آن، ضعف نفسانی و عدم اطمینان باشد، مراد نیست؛ زیرا آن وجود مقدّس به حفظ خدایی مطمئن است و در تمام کمالات چونان آباء گرامی و اجداد طاهرینش سرآمد همه ارباب کمال است.

شاید بتوانیم در توضیح آن، چنین بگوییم: با توجّه به آن چه از ناحیه جباران زمان و حاکمان دوران نسبت به آن وجود مقدّس دیده و شنیده می شد که چه گونه مترقّب و منتظر و آماده و شمشیر به دست برای از بین بردن حضرتش بودند، و چه پی گیری های سختی نسبت به دست یابی به آن حضرت و پیدا کردن رد پای داشتند، قهراً چنین اموری زمینه خوف و ترس شدید را فراهم می آورد و موجب می شد که زندگی حضرت زندگی خائفانه باشد.

از بعضی احادیث رسیده چنین استفاده می شود که این جهت اختصاص به ظالمان و غاصبان و دشمنان و بیگانگان نداشته است. امر آن صاحب امر آن چنان است که حتی بسیاری از خودی ها هم کمر به قتل آن حضرت بسته بودند و بسته اند.

توجّه به این حدیث می تواند ما را با این حقیقت تلخ آشنا سازد.

ابو خالد کابلی گوید: پس از فقدان امام چهارم، حضرت علی بن الحسین علیه السلام شرف یاب محضر حضرت باقر، محمد بن علی علیه السلام شدم و عرض کردم: فدای شما شوم، وابستگی و علاقه مرا به پدر بزرگوارتان می دانید و انسم را با آن آقا و وحشتم را از مردم می شناسید. فرمودند: آری، راست می گویی ای اباخالد. حالا چه

می‌خواهی بگویی و چه اراده داری؟ گفتم: فدای شما شوم، همانا پدر بزرگوارتان آن چنان حضرت صاحب‌الامر علیه السلام را برای من توصیف نموده بود که اگر او را در جایی می‌دیدم دستش را می‌گرفتم - او را با تمام خصوصیاتش می‌شناختم - فرمودند: ای اباخالد، حالا چه می‌خواهی؟ گفتم: می‌خواهم اسم و نام آن وجود مقدس را برای من بگویند تا به اسم هم حضرتش را بشناسم. حضرت فرمودند: ای اباخالد، به خدا سوگند از من سوآلی کردی که طاقت پاسخ گفتنش را ندارم و جوابش در توانم نیست.

به خدا سوگند از امری از من پرسیدی که اگر قرار بود فقط به یک نفر خبر می‌دادم هر آینه برای تو می‌گفتم. به خدا قسم از امری از من سوآل کردی که اگر بنو فاطمه - جمعی از سادات و بنی الزهراء که داعیه دارند - آن را بدانند و بشناسند حرص می‌ورزند که او را قطعه قطعه نمایند و بند از بندش جدا سازند.

و لقد سألتني عن امرٍ لو أنّ بني فاطمة عَرَفوه حَرَصوا على أن يقطعوه بِضَعَةٍ بِضَعَةٍ<sup>۱</sup>

از این حدیث چنین استفاده می‌شود که نه تنها بیگانگان کمر به قتل آن وجود مقدس بسته بودند، بلکه خودی‌ها و اقارب و خویشان هم این چنین بودند. فعلاً مجالی برای توضیح این امر نیست. رجوع به سیره حضرت معصومین علیهم السلام گویای این حقیقت است که چه صدمه‌ها و ضربه‌ها و اسائه ادب‌ها و سعایت برای قتل و آزارها از ناحیه بعضی از

۱- الغیبه نعمانی ۲۸۸ باب ۱۶ حدیث ۲.

خویشان حضراتشان فراهم می‌آمد. مسلماً اگر به آخرین آنها با آن خصوصیات که داراست، دست پیدا کنند بیش از سایرین در مقام اذیت و آزار و از بین بردن او برمی‌آیند. بر این اساس حکمت متعالیه حق متعال به غیبت آن وجود مقدس تعلق گرفته است. خوف و بیم به همین معنایی که گفتیم، از حکمت‌های غیبت شمرده شده است.

با دیگر توضیحی که می‌آوریم، شاید مطلب روشن‌تر شود. در این حدیث شریف عنوان یخاف ذکر شده است: بیم دارد، و در زیارت روزهای جمعه به حضرتش با عنوان خائف و بیمناک عرض سلام داریم: السلام عليك أيها المهدب الخائف.<sup>۱</sup> سلام بر تو ای مهدب و پاک بیمناک. مقصود این است که زندگی حضرتش همانند زندگی افراد ترسان بیمناک است. همان گونه که وقتی کسی می‌ترسد و بیم دارد در یک جا قرار و آرام ندارد و از جایی به جایی نقل مکان می‌کند تا کسی از جایگاه او باخبر نگردد، آن وجود مقدس هم که این چنین است و قراری در جایی ندارد، اگر کسی آن حضرت را ببیند می‌پندارد که خائف و ترسان است.

نظیر این مطلب را نسبت به لقب دیگر حضرت هم که غریم است، گفته‌اند؛ چون غریم هم به معنی طلبکار است و هم به معنی بدهکار. اگر اطلاق این لقب به حضرتش به اعتبار معنای طلبکاری باشد روشن است؛ زیرا آن وجود مقدس طالب خون همهٔ مظلومان عالم و تمامی انبیاء و اولیاء است. در دعای ندبه می‌خوانیم: **أَيْنَ الطَّالِبِ بِذُحُولِ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَبْنَاءِ الْأَنْبِيَاءِ، أَيْنَ الطَّالِبِ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَا.**<sup>۲</sup>

۱- جمال الاسبوع ۳۷، مفاتیح الجنان ۵۹.

۲- اقبال الاعمال ۱ / ۵۰۹.

اما اگر به معنای بدهکار باشد چه مفهومی دارد؟ در توضیح آن گفته‌اند:

ممکن است غریم به معنای بدهکار باشد و نام بردن از آن حضرت به این اسم از جهت تشبیه آن جناب باشد به شخص مدیون که خود را مخفی می‌کند از مردم به علت دیون خود - در حالی که آن حضرت مدیون به کسی نیست.<sup>۱</sup>

### ۳ - نبودن بیعتی از طاغیان بر گردنش

در این زمینه حدیثی از امام ممتحن، حضرت ابی‌محمد الحسن علیه السلام رسیده و روایاتی از حضرت باقر علیه السلام و احادیثی از حضرت صادق علیه السلام و روایتی از حضرت جواد، محمد بن علی علیه السلام و توقیعی از ناحیه سامیه خود آن صاحب‌الناحیه به وسیله محمد بن عثمان، دومین سفیر دربار ولایت مدار که برای جناب اسحاق بن یعقوب شرف صدور یافته است. یکایک آنها حاوی نکات ارزنده و گران قدری است که می‌آوریم.

ابوسعید عقیصا گوید: وقتی حسن بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام با معاویه بن ابی‌سفیان صلح نمود مردم بر حضرتش وارد شده، در مقام ملامت برمی‌آمدند. حضرت می‌فرمودند: وای بر شما، نمی‌دانید من چه کرده‌ام؟ - و صلح من چه ارزشی داشته - به خدا سوگند آن چه من انجام دادم برای شیعیانم بهتر است از هر چه خورشید بر آن طلوع یا غروب دارد. آیا نمی‌دانید که همانا من امام و پیشوای شما

هستم و اطاعتم بر شما فرض و لازم؟ و یکی از دو آقای جوانان اهل بهشت به تصریح رسول خدا ﷺ هستم؟ می‌گفتند: چرا. می‌فرمودند: آیا نمی‌دانید وقتی خضر کشتی را سوراخ کرد و دیوار را استوار ساخت و آن پسر را کشت موجبات غضب موسی بن عمران علیه السلام فراهم آمد؟ زیرا وجه حکمت این کارها بر او مخفی بود، ولی در نزد پروردگار این اعمال با حکمت و صواب همراه بود. آیا نمی‌دانید که هیچ کدام از ما خاندان نیست مگر این که بر گردن او بیعتی از ستمگر زمانش واقع می‌شود، مگر آن قائمی که روح الله، عیسی بن مریم پشت سرش نماز می‌گزارد؛ زیرا خداوند ولادت او را مخفی می‌دارد و شخص او را غایب می‌نماید تا برای هیچ کس بیعتی بر گردن او نباشد در آن هنگام که خروج می‌نماید. او نهمین فرزند برادرم حسین علیه السلام است، پسر بانوی کنیزان که خداوند عمر او را در روزگار غیبتش طولانی می‌دارد، و سپس به قدرتش او را به صورت جوانی کمتر از چهل سال ظاهر می‌سازد تا بدانند که خداوند بر هر امری قادر و بر هر چیزی تواناست.<sup>۱</sup>

این حدیث شریف می‌تواند نکات ارزنده‌ای را در ابعاد مختلف به ما بیاموزد که از جمله آن‌ها حکمتی از حکمت‌های غیبت امام عصر علیه السلام است. در حدیثی که مرحوم نعمانی به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام آورده، می‌خوانیم:

يَقُومُ الْقَائِمُ عليه السلام وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ عَقْدٌ وَ لَاعْهَدٌ وَ لَا بَيْعَةٌ.<sup>۱</sup>  
قائم عليه السلام قیام می‌کند در حالی که برای هیچ کس در گردن او عقد و  
قرارداد و بیعت و پیمانی نیست.

حضرت جواد عليه السلام از جدش امیرالمؤمنین عليه السلام برای جناب عبد العظیم  
حسنی چنین نقل نمودند:

إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا إِذَا قَامَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ، فَلِذَلِكَ تُخْفَى  
وَلَادَتُهُ وَ يَغِيبُ شَخْصُهُ.<sup>۲</sup>

همانا قائم ما خاندان، آن گاه که به پا خیزد برای هیچ کس در گردن  
او بیعتی نباشد، و به همین جهت ولادتش مخفی و شخصش غایب  
است.

خوب است بدانیم این حدیث شریف صدری دارد، که بسیار حایز  
اهمیت است و بیان‌گر شدت‌ها و سختی‌های شیعیان در عصر غیبت است  
که در پرده سوم کتاب قبل - حدیث غیبت کبری - آوردیم و بسیار  
به جاست که دیگر بار عزیزان مراجعه نمایند.

اما توقیع شریف متضمن مطالب بسیاری است که شرحش را در  
حدیث توقیعات آورده‌ایم، به خصوص نسبت به تشبیه انتفاع و بهره‌گیری  
از آن وجود مقدس در عصر غیبت به بهره‌مندی هستی از خورشید پس ابر  
و توضیح هشت وجه شبهی که مرحوم مجلسی آورده است.<sup>۳</sup>

۱- الغیبه نعمانی ۱۷۱، بحارالانوار ۴۹ / ۵۱.

۲- کمال الدین ۳۰۳ باب ۲۶ حدیث ۱۴، بحارالانوار ۱۰۹ / ۵۱.

۳- حدیث توقیعات صص ۶۳ - ۸۸.

در این جا مضاف بر همه آن‌ها دو مطلب می‌آوریم. یکی کوتاه جمله‌ای را که مرحوم مولی‌نظر علی طالقانی مورد نظر قرار داده و نکته‌ای است بس ظریف. وی گوید:

از آن چه گفتیم ظاهر شد که آن چه خود قائم علیه السلام فرموده که فایده من در زمان غیبت مانند فایده آفتاب است از پشت ابر، این تشبیه از برای ماست نسبت به او، نه از برای اوست نسبت به ما؛ زیرا که از برای او هیچ حجابی و ظهوری و غیبتی نیست، و نیست چون آفتاب که چیزی مانند ابر حجاب او بشود. بفهم. واللّه العالم.<sup>۱</sup>

و دیگر سخن کاملی که کامل سلیمان آورده است:

تشبیه غیبت آن حضرت از ما به خورشید در پس ابر، معنای دقیقی را إفاده می‌کند. حاصل آن که برای خورشید حتی در پس ابر، فایده‌ای است آن هم چه فایده‌ای! زیرا تمام موجودات صاحب حیات از حرارت آن، هر چند از پس ابر، بهره می‌برند، که اگر نباشد وضع حیات و زندگی و بود و زیست دگرگون می‌گردد.

همچنین امام علیه السلام از دیدگان ما غایب است ولی در جامعه ما موجود است و در مقام طلب مغفرت برای خطا کاران ما برمی‌آید و برای دفع بلایا و رفع مشکلات و سختی‌ها دعا می‌نماید و دعایش مقرون به اجابت است. در هر حال فوائد وجودی حضرتش به ما می‌رسد و حق تعالی به برکات وجود آن آقا ما را مشمول رحمت خودش

می‌دارد.<sup>۱</sup>

اما آن چه در توقیع شریف مرتبط با این حکمت که رهایی حضرتش از بیعت طاغیان زمان باشد، آمده است، این جملات است:

وَأَمَّا عَلْتُ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءَ إِن تُبَدَّلَ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾ (مانده: ۱۰۱) إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِّنْ آبَائِي إِلَّا وَقَدْ وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِطَاغِيَةِ زَمَانِهِ، وَإِنِّي أَخْرَجُ حِينَ أَخْرَجُ وَلَا بَيْعَةَ لِأَحَدٍ مِّنِ الطَّوَاغِيَةِ فِي عُنُقِي...

اما علت وقوع غیبت، همانا خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿ای اهل ایمان سؤال نکنید از آن چه وقتی آشکار شود شما را خوش نیاید و ناراحتان کند﴾ همانا هیچ یک از پدران من نبوده مگر این که در گردنش بیعتی از طاغوت و ستمگر زمانش بوده، ولی من در هنگام ظهور از غیبت بیرون می‌آیم در حالی که هیچ بیعتی از هیچ طاغوت و ستم‌پیشه‌ای در گردن من نمی‌باشد.

آن‌گاه پس از ذکر تشبیه خورشید پشت ابر و ستارگان، چنین مرقوم فرمودند:

فَأغْلِقُوا أَبْوَابَ السُّؤَالِ عَمَّا لَا يُعْنِيكُمْ، وَلَا تَتَكَلَّفُوا عَلَى مَا قَدْ كُفَيْتُمْ، وَأَكْثِرُوا الدَّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ.<sup>۲</sup>

پس بنا بر این درهای پرسش‌های نابه‌جا را ببندید و برای اموری که



زحمتش از دوش شما برداشته شده، خود را به زحمت نیندازید. و برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید که همان فرج شماست.

امام عصر علیه السلام قبل از این که پاسخ سؤال حکمت غیبت را مرقوم بدارند، آیه ۱۰۱ سوره مائده را نوشته‌اند. مسلماً در استشهاد به این آیه شریفه در این جا عنایتی داشته‌اند. از تلفیق این آیه با جمله دیگر تویح همایونی: **فَاغْلِقُوا أَبْوَابَ السُّؤَالِ عَمَّا لَا يُعْنِيكُمْ**، درهای پرسش نابه‌جا را ببندید، چه بسا بتوانیم دو مطلب استفاده کنیم.

یکی این که اگر حکمت غیبت گفته شود چه بسا خوش آیند من قرار نگیرد و مرا ناراحت کند. اگر معلوم شود سوء کردار من موجب غیبت آن وجود مقدس شده چه خواهم کرد؟ گاهی کسی به کسی می‌گوید: چرا آن جا نیامدید؟ او از جواب طفره می‌رود. سائل اصرار می‌کند. اگر جواب بدهد: چون تو آن جا بودی، چه قدر به طرف مقابل بر می‌خورد؟ بنده خدا چرا اصرار کردی؟

حالا هم اگر آن حضرت به منی که در مقام پرسش از حکمت غیبت و سر استتار برآمده‌ام و اصرار هم می‌کنم، بگویند: تو مایه غیبت من شدی و سوء کردار و بدی رفتار تو موجب غیبت من شد، چه قدر به من بر می‌خورد؟!

اتفاقاً همین مطلب را فرستاده آن وجود مقدس، وقتی پسر مهزیار خود را جویای امام محجوب دانست صریحاً به او گفت:

ما هوَ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ وَلَكِنْ جَنَّةُ سَوْءِ أَعْمَالِكُمْ.<sup>۱</sup>

او از شما محجوب و پوشیده نیست ولی اعمال بد شما - و کارهای زشتتان - موجبات حجاب و غیبت را فراهم آورده است.

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست

تو خود حجاب خودی «حافظ» از میان برخیز<sup>۲</sup>

چون چنین است که چه بسا خود ما موجبات غیبت را فراهم آورده باشیم لذا به جای این که بگویند: از این سؤال بگذرید و ما را از پرسش منع نمایند، آیه شریفه را مرقوم می‌دارند؛ در مقام سؤال و پرسش از اموری که هرگاه روشن شود شما را ناراحت می‌کند، برنیاید.

جملات پایانی نامه هم‌گویا بیان‌گر این حقیقت است: در مقام سؤال و پرسش از آن چه به دردتان نمی‌خورد برنیاید. شما که می‌دانید تمام افعال حق تعالی حکیمانه است و هیچ کاری بدون حکمت از او صادر نمی‌شود، دیگر چه اصراری به خصوصیت‌ها دارید؟ شما وظایف عصر غیبتتان را انجام دهید. شما برای فرج بسیار دعا کنید. شما را به حکمت غیبت چه کار؟

#### ۴ - اثبات ناتوانی مدعیان عدالت

یکی دیگر از حکمت‌های غیبت آن وجود مقدس حقیقتی است که از دو حدیث استفاده می‌شود. نخستین آن‌ها حدیثی است که مرحوم ابن ابی

۱- دلایل الامامه ۲۹۶. جهت توضیح و شرح این ملاقات ر. ک: حدیث پسران مهزیار صص ۹۳ - ۱۰۶.  
۲- دیوان حافظ از غزل ۲۳۰.

زینب، محمد بن ابراهیم نعمانی در اثر نفیس الغیبه از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده که فرمودند:

مَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ حَتَّى لَا يَبْقَى صِنْفٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا وَقَدْ وَلَّوْا عَلَى النَّاسِ حَتَّى لَا يَقُولُ قَائِلٌ: إِنَّا لَوْ وُلِّينَا لَعَدَلْنَا، ثُمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَالْعَدْلِ.<sup>۱</sup>

این امر محقق نمی‌شود تا آن که تمامی گروه‌ها حکومت و ولایت بر مردم پیدا کنند تا کسی نگوید: اگر ما صاحب ولایت و حکومت می‌شدیم هر آینه با عدالت رفتار می‌نمودیم، آن گاه حضرت قائم علیه السلام به حق و عدل قیام می‌نماید.

محقق مدقق، مرحوم علی اکبر غفاری که نوعاً حواشی و پاورقی‌های مفید و سودمندی بر احادیث دارد، در تعلیقه‌ای که بر این حدیث شریف آورده، گوید:

مقصود این است که هیچ نوع حکومتی باقی نمی‌ماند مگر این که زمام امور را به دست می‌گیرد به جز حکومت حقه الهیه‌ای که شیعه امامیه اثنا عشریه معتقد است. جمله آخر حدیث، بالحق و العدل بیان‌گر این حقیقت است که حکومت‌های قبل از حکومت آن وجود مقدس، همه حکومت‌های باطله ظالمة غیرعادله است.

قوله بالحق و العدل يُعطينا خبراً بأن الحكومات المعمولة السابقة لها كلها باطله ظالمة غير عادلة.<sup>۲</sup>

۱- الغیبه نعمانی ۲۷۴ باب ۱۴ حدیث ۵۳. بحارالانوار ۵۲ / ۲۴۴.

۲- الغیبه نعمانی، پاورقی صفحه ۲۷۴.

دومین حدیث روایتی است که مرحوم مفید در ارشاد بدون اسناد به معصوم آورده و مرحوم شیخ طوسی در غیبت با اسناد به حضرت باقر علیه السلام نقل نموده است:

دَوْلَتُنَا آخِرُ الدُّوَلِ وَ لَمْ يَبْقِ [ وَ لَنْ يَبْقَى ] اَهْلُ بَيْتِ لَهْم دَوْلَةٌ اِلَّا مَلَكُوا قَبْلَنَا، لَيْتَلَا يَقُولُوا اِذَا رَاوَا سِيرَتَنَا: اِذَا مَلَكْنَا سِرْنَا مِثْلَ سِيرَةِ هَوْلَاءِ، وَ هُوَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴾<sup>۱</sup>

دولت ما آخرین دولت‌هاست و باقی نمی‌ماند اهل بیتی و خاندانی که برای آنان - زمینه - دولت و حکومت باشد جز این که قبل از حکومت ما به حکومت رسند تا وقتی سیره و روش - عادلانه - حکومتی ما را دیدند نگویند: اگر ما هم به حکومت می‌رسیدیم همانند روش و سیره اینان حکومت می‌کردیم. و این است قول خدای عزوجل که فرموده است: ﴿ عَاقِبَتِ - وَ حُكُومَتِ پَایَانِی وَ پَایَانِ حُكُومَتِهَا - مَخْصُوصِ مُتَّقِيَانِ وَ اَرْبَابِ تَقْوٰی اِسْتِ ﴾

آن چه در این دو حدیث که از ذخایر روایات ماست، آمده بیان‌گر حقیقتی است که مصادیق آن را در جامعه بسیار شاهد بوده و هستیم. کسی پس از جمعی عهده‌دار کار شاق و مسؤولیت سخت و دشواری می‌شود و خوب هم از عهده برمی‌آید. کسی که از دور دستی بر آتش دارد و بیرون گود ایستاده است، می‌گوید: اگر این کار به من هم واگذار می‌شد خوب از عهده آن برمی‌آمدم، بلکه چه بسا بهتر از این. در حالی که مسلماً حرف است و ادّعا، و توان عهده‌داری آن را ندارد، بلکه چه بسا کمیتش از همگان

۱- الارشاد ۳۶۵، الغیبه طوسی ۲۸۲، بحار الانوار ۵۲ / ۳۳۲ و ۳۳۹.

لنگ تر باشد.

در چنین موقعیت و شرائطی، اعلام می‌کنند، همه را دعوت می‌کنند، گردونه را به دست همه می‌سپارند. گر تو بهتر می‌زنی بستان بزن را به همه می‌گویند، تا همه زبان‌ها کوتاه شود و کسی حرفی برای گفتن نداشته باشد. این روایات همین حقیقت را در فرد بالا و مصداق اتمش که مسأله حکومت، آن هم حکومت واحد جهانی است، بیان می‌کند و روی همه را کم می‌کند: حکومت ما خاندان و دولت ما دودمان آخرین دولت‌ها و پایانه حکومت‌هاست. همه بیایند، همه به حکومت برسند، همه صاحب دولت شوند، تا هم خودشان و هم دگران بفهمند این کلاه برای سر آنان گشاد است، این جامه از قد آنان بلندتر است و این جبه و دستار با سر و پیکر آنان تناسبی ندارد.

وقتی همه ماست‌ها را کیسه کردند، همه شش غازی‌ها را خرده کردند و فهمیدند کاری از دستشان بر نمی‌آید آن وقت حکومت حقّه و دولت الهیّه ما خاندان محقق می‌شود تا دیگر کسی باقی نمانده باشد که بتواند ادّعایی کند و حرفی بزند که اگر به دست من سپرده بودند چنین و چنان می‌نمودم. اگر در اختیار من نهاده بودند چنین و چنان می‌کردم، این که مهم نیست.

آقای پر ادّعا و صاحب مدّعا، به دست تو هم که دادند، همه امکانات را هم که در اختیار نهادند. دیدی که چه کردی و فهمیدی که کار کار تو و امثال تو نیست. این کار کار ولیّ خداست. این عمل عمل حجّت خداست. این حکومت شایسته حضرت بقیّه الله است و این جامه زینده آن خلیفه الله، و این تاج بایسته تارک آن امین الله. آری، و العاقبة للمتین.

خوب است بدانیم جمله و العاقبة للمتقين که در آخر حدیث تضمین شده، در دو آیه قرآن شریف آمده است. یکی آیه ۱۲۸ سوره اعراف:

﴿ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴾

موسی - علیه السلام - به قومش گفت: از خدا کمک جوید و صبر و پایداری پیشه سازید. همانا زمین از آن خداست که به هر کس از بندگانش بخواهد به ارث می‌بخشد و عاقبت خاص متقین است.

و دیگر آیه ۸۳ سوره قصص:

﴿ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴾

این سرای واپسین است، قرار دادیم برای آنان که اراده علو و برتری‌جویی و فسادگری در زمین ندارند و عاقبت از آن ارباب تقوی است.

می‌بینیم صدر هر دو آیه شریفه مناسبتی با تضمین ذیل روایت دارد. حاکمان خدایی هستند که وارث زمین‌اند و آنانند که اراده علو و فساد ندارند. شریف سخنی شریف در توضیح این آیه شریفه آورده است:

زاذان از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که نزلت هذه الآية في اهل العدل و التواضع من الولايات و اهل القدرة من ساير الناس. بنا بر این حدیث، این آیت وعدی است مخصوص به جمعی از والیان

امر و اهل سلطنت که با وجود قدرت بر علو و فساد، با مردم به طریق عدل و تواضع سلوک کنند. و در حدیث علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شده که اگر کسی از روی عجب و افتخار به خاطر آورد که بند نعلین من بهتر از بند نعلین دیگری است، هرآینه آن شخص از جمله مصداقات این آیه است، به این معنی که اگر کسی تکبر کند بر مردم به لباس فاخر، آن شخص از آن جماعت است که اراده علو و فساد دارند. و حفص بن غیاث روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام این آیت را تلاوت کردند و بعد از گریه فرمودند که **ذَهَبْتُ وَاللَّهِ الْأَمَانِي عِنْدَ هَذِهِ الْآيَةِ**، به خدا قسم در کنار این آیه امانی و آرزوهای دور و دراز از بین می‌رود. و ایضاً از آن حضرت مروی است که مراد از علو، بناهای عالیه است و از فساد، سایر عمارات.<sup>۱</sup>

با نقل چند بند از مسمط نغز شمس از این حکمت بگذریم.

از فرقت روی تو دل‌ها به خدا خون شد

سررشته عمر ما از کف شد و بیرون شد

بازآ که دل خلقی دیوانه و مجنون شد

بازآ که ستمکاری در کسوت قانون شد

بازآ که بسی گرم است بازار دل آزاری

بازآ که زمین خالی است از عاقل و فرزانه

بازآ که به دین آمیخت یک سلسله افسانه

بازآ که شعار خلق شد مطرب و میخانه

بازآ که عدوی ماست هم کاسه و پیمانہ

بازآ که عزیزان راست پیش همه کس خواری<sup>۱</sup>

## ۵ - بیرون آمدن مؤمنان از صلب کافران

در این زمینه حدیثی است از حضرت صادق علیه السلام که وقتی از حضرتش

سؤال شد:

ما بال امیرالمؤمنین علیه السلام لم یقاتل مخالفيه فی الاول فلاناً و فلاناً و فلاناً - چه شد که امیرالمؤمنین علیه السلام در روزگار نخستین - پس از فقدان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - در مقام جنگ و مقاتله با دشمنان و مخالفانش برنیامد؟ - و با سه خلیفه غاصب نجنگید؟ - حضرت فرمودند: به خاطر آیه‌ای در کتاب خدا: ﴿ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً ﴾ (فتح: ۲۵) اگر جدا شوند و متفرق گردند هرآینه عذاب می‌کنیم کفار آنان را عذابی دردناک - راوی حدیث و سائل و پرسش‌گر - سؤال کرد: مقصود از تزایل و تفرقی که در آیه شریفه آمده، چیست؟ حضرت در پاسخش فرمودند: ودائع مؤمنون فی اصلاب قوم کافرین، مقصود ودیعه‌های اهل ایمان در صلب‌ها و پشت‌های کافران است - جمعی از مؤمنان که از علم حق تعالی گذشته است که از آباء و پدران کافر به وجود می‌آیند و اگر آن پدران کافر کشته شوند این ودیعه‌ها از بین می‌رود. شاهد ما در قسمت



پایانی حدیث است که امام فرمودند: - فکذلك القائم عليه السلام لن يظهر ابدأ حتى تخرج ودائع الله عزوجل، فإذا خرجت ظهر على من ظهر من أعداء الله عزوجل جلاله فقتلهم.

پس امر قائم عليه السلام هم این چنین است، هرگز ظاهر نمی شود تا آن که ودیعه های خداوند عزوجل - فرزندان مؤمن از اصلاب پدران کافر - بیرون بیایند، تا وقتی ظهور می کند بر هر کس از دشمنان خدا دست پیدا می کند آنان را از بین ببرد - و موجبات ضایع شدن ودیعه و از بین رفتن مؤمنی فراهم نیاید.<sup>۱</sup>

و از روایتی که مرحوم فاضل دربندی از حضرت سجّاد عليه السلام نقل نموده استفاده می شود که حضرت سیدالشهداء عليه السلام در روز عاشورا نمی گشتند کسانی را که در صلب آنان یکی از دوستان خاندان رسالت عليه السلام قرار داشت هر چند بر حضرتش صدمه و ضربتی وارد می ساخت.<sup>۲</sup>

بعضی از بزرگان این امر را نسبت به بعضی از انبیاء سلف عليه السلام نیز گفته اند:

از سوره نوح ظاهر می شود که انبیاء عليه السلام نیز این مطلب را مرعی می داشتند. حضرت نوح عرض کرد: ﴿ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا ﴾ خدایا وانگذار بر صفحه زمین و روزگار از کافران احدی را. بعد سر او را فرمود: ﴿ إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَ لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا ﴾ اگر رها کنی ایشان را گمراه می کنند بندگان تو را و نمی زایند و طفل نمی آورند مگر فاجر کفار؛ یعنی بر

۱- علل الشرایع ۱۴۷ باب ۱۲۲ حدیث ۲ و ۳ و ۴، کمال الدین ۶۴۱ باب ۵۴، بحار الانوار ۹۷/۵۲.  
۲- اسرار الشهاده ۴۰۶ و ۴۱۱.

وجود ایشان هیچ ثمری مترتب نیست. نه خود ایمان می‌آورند و نه مؤمن از نسل ایشان خواهد آمد و علاوه بر این مؤمنان را نیز گمراه کنند.<sup>۱</sup>

مرحوم صدوق در این زمینه سخنی دارد که می‌آوریم:

خداوند تبارک و تعالی اسم اعظمش را که وقتی به آن اسم خوانده شود اجابت می‌کند، در اوایل سوره‌هایی از قرآن به صورت حروف مقطوع پنهان نموده به دو جهت - و پس از ذکر آن دو جهت گوید:- وقتی روا بود غیبت اسم اعظم در حروف مقطوع قرآن، همچنین غیبت حجت از بندگان جایز است؛ زیرا خداوند می‌داند که هرگاه او را ظاهر سازد بسیاری از مردم در مقام تعدی به حدود خدایی نسبت به آن وجود مقدس برمی‌آیند و حقوقش را رعایت نمی‌نمایند و به واسطه این عمل استحقاق قتل پیدا می‌کنند، در حالی که در این شرایط قتل آنان جایز نیست؛ زیرا در صلب آنان مؤمنانی هستند که هنوز زاده نشده‌اند. و اگر آنان را نکشد در حالی که مستحق قتلند، جایز نیست. در چنین شرائطی وجود غیبت اقتضای حکمت است، تا وقتی تفرق حاصل شد و مؤمنان از صلب کافران بیرون آمدند و کسی باقی نماند حق تعالی آن حضرت را ظاهر می‌سازد و دمار از روزگار اعدا درمی‌آورد. آیا نمی‌بینید که اگر زن حاملی زنای محصنه انجام داد - و مستحق رجم شد - او را سنگسار نمی‌کنند تا بچه‌اش را به

دنیا آورد و او را شیر دهد، مگر آن که دگری متکفل رضاع و شیر دادن او شود. پس از آن او را می‌کشند و سنگسار می‌کنند. حکم کفاری که مومنانی در صلب آنان هستند، نیز همین است. تا وقتی آن مؤمنان از صلب آنان بیرون نیامده‌اند آن کفار را نمی‌کشند، و علم و آگاهی به این امر جز از ناحیه علام الغیوب ممکن نیست.

و لهذا لا یقیم الحدودَ إلا هو، بر این اساس اقامه حدود خاص اوست - و آنان که به تعلیم علام الغیوب عالم به غیب هستند.<sup>۱</sup>

## ۶ - تمییز اهل ضلال و جدا شدن بدان و گمراهان

قال امیر المؤمنین علیه السلام: أما لیغیبنَّ عنهم تمییزاً لِأهلِ الضلالةِ، حتّی یقولَ الجاهلُ: ما لِلّهِ فی آلِ محمّدٍ حاجةٌ.<sup>۲</sup>

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: آگاه باشید به خدا سوگند هر آینه - آن وجود مقدّس - از مردم غیبت می‌کند برای تمییز و معلوم شدن اهل ضلالت و گمراهان. تا بدان حد که جاهل و نادان بگوید: خدا به آل محمّد علیهم السلام - نظری ندارد.

حدیث مبسوط و مفصّلی در دو اثر کهن و نفیس ما، یکی کمال الدین مرحوم صدوق و دیگری کتاب الغیبه مرحوم شیخ طوسی آمده که از ذخائر روایات ما در امر غیبت است. حدیث حاوی نکات ارزنده و آموزنده بسیاری است و بخشی از قسمت پایانی آن مرتبط با این حکمت است.

۱- کمال الدین ۶۴۰ باب ۵۴.

۲- منتخب الاثر ۲۶۳ فصل ۲ باب ۲۷ حدیث ۱۹.

سدیر صیرفی گوید: من و مفضل بن عمر و ابوبصیر و ابان بن تغلب - همه از بزرگان اصحاب حضرت صادق علیه السلام هستند - شرفیاب محضر مولامان امام صادق علیه السلام شدیم. دیدیم آن حضرت روی خاک نشسته و لباسی موئین، طوق‌دار، بی‌گریبان و کوتاه آستین پوشیده - لباس ارباب مصیبت و صاحبان اندوه و ماتم - و چونان فرزندمردۀ جگرسوخته می‌گرید و آثار حزن و غم از رخسارش آشکار است. نشانش بر گونه‌هایش نمایان و ریزش اشک طراوت از دیدگانش زدوده و در این حال می‌گوید: آقای من، غیبت تو خواب از من ربوده و خوابگاهم را بر من تنگ نموده و راحت دلم را برده. آقای من، غیبت تو مصیبت‌های دردناک ابدی پیوند داده - از این گونه جملات که نشانه کثرت حزن و اندوه و فوّران ماتم و غم بود می‌فرمود - به طوری که سدیر گوید: عقل از سر ما پرید و دل‌های ما از اندوه مصیبتی که فکر می‌کردیم وارد آمده، پاره شد. عرض کردیم: ای پسر بهترین مردمان، خدا دیدگانت را نگریاند، این باران اشک و سیلاب گریه از چه مصیبتی است؟ که ناگهان حضرت آهی بس عمیق کشید که اندوهش از آن چه بود افزون شد و همراه با تعجب از این پرسش ما فرمود: صبح امروز در کتاب جفر نگاه می‌کردم؛ همان کتابی که خبر یقینی مرگ‌ها و بلاها و حوادث پیشین و پسین تا قیامت در آن ثبت است و حق تعالی آن را به پیامبر اکرم و ائمه بعد از او اختصاص داده. در آن کتاب میلاد قائم ما و غیبت و امتداد آن و طول عمر و ابتلای اهل ایمان را در روزگار غیبت او دیدم و شک‌هایی که در دل مردم در سایه طول غیبت پدید می‌آید و

موجبات ارتداد اکثر آنان را از دینشان فراهم می‌آورد و رشتهٔ اسلام را از گردن آنان برمی‌دارد. دلم سوخت و حزن و اندوه بر من مستولی شد. از حضرت خواستیم که ما را در بعض آن چه در این زمینه می‌داند شرکت بخشد.

فرمودند: همانا خداوند تبارک و تعالیٰ در قائم ما سه نشان از سه پیامبر قرار داده. ولادتش را چونان موسی علیه السلام، و غیبتش را همانند عیسی علیه السلام، و ابطاء و طول عمرش را نظیر نوح علیه السلام قرار داده - سپس حضرت در مقام توضیح این سه امر نسبت به این سه پیامبر و تطبیق آن با آن وجود مقدس به تفصیل برآمدند تا سخن حضرت به این جا می‌رسد که شاهد گفتار ماست -

و كذلك القائم، فإنه تمتد أيام غيبته ليصرح الحق عن محضه و يصفو الايمان من الكدر بارتداد كل من كانت طينته خبيثة من الشيعة الذين يخشى عليهم النفاق إذا أحسوا بالاستخلاف و التمكين و الأمن المنتشر في عهد القائم عليه السلام.

همچنین غیبت قائم ما طول می‌کشد تا حق آشکار شود و ایمان خالص از کدر جدا گردد و تمامی آنان که طینتی خبیث داشتند و ادعای تشیع (!) و اگر روزگار خلافت و قدرت خدایی و امن عمومی عصر ظهور قائم علیه السلام را درک می‌کردند بر آنان بیم نفاق و دورویی می‌رفت، همهٔ آنان مرتد شوند و کفر و نفاقشان ظاهر شود.<sup>۱</sup> حدیث بازمانده‌ای دارد بازماند.

۱- کمال الدین صص ۳۵۲ - ۳۵۷ باب ۳۳ حدیث ۵۰، الغیبه طوسی ۱۰۴ - ۱۰۸ بحار الانوار ۵۱ / ۲۱۸ - ۲۲۲.

## ۷ - آزمون و امتحان

مجالى در اين جا براى ايراد بحث اختبار و آزمایش و آزمون و امتحان نیست. فقط به این اشاره بسنده می‌کنیم که از سنت‌های حتمی پروردگار نسبت به بندگان در نظام هستی، آزمایش و امتحان است. چون اختیار دادند نقطه‌ای از آن برداشتند و اختبار فراهم ساختند و پنبه پندار خام عدم امتحان را در قرآن زدند و برگوش جانشان خواندند:

﴿ أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُشْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴾

وگسترش آن را در گستره همه زمان‌ها و تمامی زمین‌ها و زمینه‌ها بازگو نمودند:

﴿ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ﴾

و هدف‌مندی آن را که آشکار شدن راستگو از دروغ‌گوست، آوردند:

﴿ فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ﴾<sup>۱</sup>

این سنت حتمی و قانون غیر قابل تخلف در هر زمان و مکانی و نسبت به هر جمع و فردی، مناسب با شرایط خاص آن، انجام پذیرفته و می‌پذیرد و هر کسی امتحان مخصوص به خود را دارد.

در عصر غیبت نفس غیبت مایه امتحان است و ابتلا، و ذات استتار موجب آزمون است و اختبار. به این حقیقت در احادیث بسیاری تصریح

شده است.

از جمله حمیری از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده که فرمودند:

وَاللَّهِ لَا يَكُونُ الَّذِي تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْنَاقَكُمْ حَتَّى تُمَيِّزُونَ وَ تُمَحِّصُونَ،  
ثُمَّ يَذْهَبُ مِنْ كُلِّ عَشْرَةٍ شَيْءٌ وَلَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا الْأَنْدَرُ. ثُمَّ تَلَا هَذِهِ  
الآيَةَ: ﴿ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ  
جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ ﴾<sup>۱</sup>

به خدا سوگند آن چه را انتظار دارید محقق نمی شود تا از یکدیگر جدا  
شوید و مورد آزمون قرار گیرید و از هر ده نفر مقداری بروند و باقی  
نماند از شما مگر بسیار کم. سپس آیه ۱۴۲ سوره آل عمران را  
تلاوت نمودند: ﴿ آیا گمان می کنید داخل بهشت می شوید در حالی که  
هنوز خداوند ندانسته و ظاهر نساخته جهادگران شما را و صابران را؟ ﴾

همین حدیث را با مختصر تفاوتی مرحوم شیخ طوسی به سند معتبر  
از حضرت ابی الحسن علیه السلام آورده است.<sup>۲</sup>

و در دیگر حدیثی صریحاً مسأله امتحان آمده است. مرحوم شیخ  
طوسی به سند معتبر از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام نقل  
نموده که آن حضرت فرمودند:

إِذَا قُفِدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ مِنَ الْأُمَّةِ فَاللَّهُ اللَّهُ فِي أَدْيَانِكُمْ  
لَا يُزِيلَنَّكُمْ عَنْهَا أَحَدٌ. يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ  
حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ. إِنَّمَا هِيَ مِحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ

### امتحان اللّٰه تعالیٰ بها خلقه.<sup>۱</sup>

آن گاه که پنجمین فرزند از نسل هفتمین امام مفقود شد و غیبت نمود پس خدا را خدا را در نظر بگیرید - و بیم و هراس داشته باشید - نسبت به ادیان‌تان، هیچ کس شما را از آن نلغزاند و برنگرداند. ای فرزند من - حضرت به برادرش علی بن جعفر از باب ترحم و محبت، تعبیر یا بنی، ای پسرک من نموده است - همانا برای صاحب این امر چاره‌ای از غیبت نیست - مسلماً غیبت محقق می‌شود - تا آن جا که از این امر برگردند و رجوع کنند - بسیاری از - آنان که قائل به این امر بودند - از اعتقادات حقه برگردند - همانا غیبت آزمونی است از ناحیه حق تعالیٰ که خلقش را به وسیله آن امتحان نموده است.

مرحوم شیخ طوسی نسبت به این روایات بیانی دارد:

آن چه در اخبار آمده نسبت به امتحان شیعه در عصر غیبت و سختی و صعوبت امر نسبت به آنان و اختبار و آزمونشان به صبر و پایداری، و جهتش این است که حضرات معصومین علیهم‌السلام در مقام اخبار از این اتفاقات و سختی‌ها بوده‌اند - که در عصر غیبت چنین می‌شود - نه این که خداوند امام علیه‌السلام را غایب نموده که این مشکلات پدید آید. چه گونه حق تعالیٰ چنین اراده‌ای نموده در حالی که آن چه از ناحیه ظالمین نسبت به اهل ایمان واقع می‌شود ظلم است و معصیت، و خداوند چنین اراده‌ای ندارد.<sup>۲</sup>

۲- همان ۲۰۳.

۱- الغیبه طوسی، ۲۰۴.



این بیان مرحوم شیخ از یک جهت بیان بسیار صحیح و متینی است؛ مظالم و سختی‌های عصر غیبت، خواسته و اراده حق تعالی نیست. اما نسبت به آزمون و امتحان بودن غیبت، متعلق اراده حق تعالی است؛ زیرا با سنت خلقت همسوست و به تعبیر بعضی از بزرگان:

لازمه کامل‌تر و جامع‌تر بودن شریعت اسلام این است که امتحانات امت‌های گذشته به جمیع انواعش در این امت محقق شود؛ زیرا این دانشگاه جامع همه مواد درسی سایر دانشگاه‌ها با اضافاتی می‌باشد. از مهم‌ترین امتحانات امت‌های پیشین مسأله غیبت انبیاء آنان بوده است. غیبت حضرت مهدی منتظر<sup>علیه السلام</sup> هم از همین باب است تا رشد و غنی و مؤمن و منافق از یکدیگر جدا شوند

و غیبت<sup>علیه السلام</sup> أعظم امتحان و اختبار لشیعته، بل و غیرهم.<sup>۱</sup>

غیبت آن وجود مقدس بزرگ‌ترین امتحان و اختبار برای شیعیان آن حضرت و همچنین غیر شیعیان می‌باشد.

در توضیح این که غیبت امتحان است، گفته‌اند:

همه ایام روزگار برای بشریت امتحان است. لیکن یکی از مهم‌ترین دوره‌های این امتحان بزرگ دوره غیبت کبری است. خداوند این فرصت امتحانی را به مردم داد و آنان را به اختیار خویشتن گذارد و ایام را همچنان میان آنان برگزار کرد - و برگزار می‌کند - تا این امتحان عظیم و گسترده نیز برگزار شود. البته غیبت و ایام غیبت از

نظر عاطفه‌های مذهبی واقعیتی دردآور بوده و هست؛ زیرا که دوری آن پیشوای دل‌سوز و مرتبی محبوب هجرانی سوزان و فراقی غمبار را در پی آورد...<sup>۱</sup>

## ۸ - ظهور حکمت در عصر ظهور

هر چند همهٔ حکمت‌های غیبت که آوردیم و نیاوردیم هر کدام در حدّ خود بیان‌گر وجهی از وجوه و حکمتی از حکمت‌های غیبت می‌باشد، ولی از حدیثی که می‌آوریم، استفاده می‌شود که حکمت غایی و راز نهایی غیبت را حضرات معصومین علیهم‌السلام به خاطر حکمتی که در نظر حکمیانه‌شان بوده، بیان فرموده‌اند. آن غایت حکمت و حکمت غایی و آن نهایت راز و راز نهایی غیبت و پنهانی پس از ظهور موفور السرور آن وجود مقدّس ظاهر و آشکار می‌گردد در عین این که همهٔ آن چه که فرموده‌اند، می‌تواند حکمت غیبت به حساب آید.

آن چه بیان‌گر این جهت نهایی است روایتی است که مرحوم صدوق به سند معتبر از حضرت صادق علیه‌السلام نقل نموده است:

عبدالله بن الفضل الهاشمی گفت: از حضرت صادق علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمودند: همانا برای صاحب این امر غیبتی است که چاره‌ای از آن نیست و باطل‌گرایان در آن دچار ریب و شک می‌شوند. به حضرت عرض کردم: فدای شما شوم، چرا غیبت می‌کند؟ فرمودند: به خاطر امری که به ما اجازهٔ کشف آن را برای شما نداده‌اند و رخصت در پرده

برداشتن از راز غیبت نداریم. گفتم: وجه حکمت در غیبت چیست؟ فرمودند: وجه حکمت غیبت او همان وجه حکمت در غیبت‌های حجج پیشین خداوند تعالی ذکره است. همانا وجه حکمت غیبت منکشف نمی‌گردد و آشکار نمی‌شود مگر بعد از ظهور آن حضرت، همان گونه که وجه حکمت کارهای جناب خضر از سوراخ کردن کشتی و کشتن آن پسر و اصلاح و پایدار نمودن دیوار برای حضرت موسی علیه السلام آشکار نشد مگر وقتی که خواستند از یکدیگر جدا شوند.

يَا بْنَ الْفَضْلِ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ، وَ مَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ حَكِيمٌ صَدَّقْنَا بِأَنَّ أَعْمَالَهَ كُلَّهَا حِكْمَةٌ، وَ إِنْ كَانَ وَجْهًا غَيْرَ مُنْكَشَفٍ لَنَا.<sup>۱</sup>

ای پسر فضل همانا این امر امری است خدایی، این سرّ سرّی است خدایی، این غیب غیبی است خدایی - و آن چه چنین است در شرائط خاص خودش قابل درک است - و چون دانسته‌ایم که خداوند عزّوجلّ حکیم است، تصدیق می‌کنیم که همهٔ افعال او هم حکیمانه است، هر چند وجه حکمت برای ما منکشف و آشکار نباشد.

این حدیث که از ذخائر روایات ما در مسألهٔ حکمت غیبت است، از ابعاد مختلف می‌تواند مورد عنایت و توجّه قرار گیرد. از طرفی همان حقیقتی را که در آغاز این بحث توضیح دادیم، بیان می‌دارد و جریان حکمت متعالیهٔ حق را در تمامی افعالش تذکر می‌دهد. در این مرحله علم و جهل آگاهی و عدم آگاهی ما و دگران هیچ دخالتی ندارد. افعال او

۱- علل الشرایع ۲۴۶ باب ۱۷۹ حدیث ۸.

حکیمانه است چه ما حکمتش را بفهمیم و چه نفهمیم. او کار غیر حکیمانه نمی‌کند. بر این اساس غیبت هم امری است کاملاً حکیمانه. اما آن چه صدر روایت بازگو می‌کند - عدم انکشاف وجه حکمت قبل از ظهور و انکشاف آن بعد از ظهور - شاید بتوانیم در توضیح آن بگوییم: در عصر غیبت جو جان‌ها و ظرف دل‌ها آمادگی پذیرش آن حکمت غایی و راز نهایی غیبت را ندارد. مردم در عصر غیبت به منزله جنین در عالم رحم هستند. جنین در این مرحله توان هضم و درک بسیاری از امور را ندارد و عرضه آن امور به آنان در آن شرائط، اثر نامطلوب می‌گذارد. باید از عالم رحم به عالم دنیا بیایند تا استعداد و قابلیت پذیرش آن امور را پیدا کنند. همچنین مردم باید از رحم غیبت به عالم ظهور منتقل شوند تا بتوانند حکمت غایی غیبت را درک نمایند. چه بسا بسیاری از آن چه در عصر ظهور از ابعاد مختلف تحقق پیدا می‌کند برای مردم روزگار غیبت قابل هضم و درک نباشد.

برای عزیزان مراجعه کننده به این آثار و منتظران ظهور آن صاحب الغیبه و الأستار، در توضیح حکمت غیبت، این هشت جهت را به عدد ابواب ثمانیه جنت گشودیم. باشد که توجه به این ابواب هشت گانه و جهات ثمانیه موجبات وصول آنان را به جنت ظهور و بهشت حضور فراهم آورد و به زودی دولت حقه حضرتش را با عافیت و معرفت درک نمایند و آن حکمت آخرین، که آخرین حکمت‌هاست، برای آنان منکشف گردد.

با نقل این کلام از این پایه بگذریم.

## نقش غیبت در سازندگی انسان

اساسی‌ترین بحثی که می‌تواند در سطحی عالی و برای همه، مطلب غیبت را توجیه کند و انسان‌ها را به حقیقت آن آگاه سازد، این است که غیبت فرصتی است گران‌بها که با استفاده از آن، انسان می‌تواند برای رسیدن به هدف انسانی خود از تمام امکانات استفاده نموده، نیرو گرفته و در اثر تجربه و به کار بردن مواهب انسانی به مقام و منزلت خود برسد...

می‌گویند: وقتی خواستند مسجد شیخ لطف‌الله را در اصفهان بنا بکنند قدرت وقت از معماری عالی‌قدر ساختن چنین نمونه معماری را خواستار شد. او پی‌های مجهزی بنا نمود و چون به زیر سقف رسید فرار را بر قرار اختیار کرد. هر چه جستجو کردند از او اثری نیافتند. ناچار از معماران دیگر دعوت شد که کار او را تمام کنند. همه عاجز شدند. تا چهار سال طول کشید. معمار اصلی خود را معرفی کرد. گفتند: چرا کار خودت را تمام ننمودی و فرار کردی؟ گفت: این کار بایستی پس از چهار سال انجام پذیرد تا در مقابل حوادث ایستادگی کند و سقف نلرزد. من دیدم تمام منطق من نمی‌تواند شما را قانع کند و نه هم قدرت شما می‌گذارد که من از کار برکنار باشم، ناچار یا کار خراب می‌شد یا من تلف می‌شدم. به این جهت رفتم.

این داستان گر چه صوراً عمیق نیست ولی بسیار برای رساندن مطلب ارزنده می‌باشد؛ چه اگر امام زمان - علیه السلام - می‌آمد و مانند پیشوایان گذشته از نیروی معمولی و قدرت انسانی استفاده می‌نمود بدون تردید به سرنوشت پدران خود گرفتار می‌شد و در گوشه

زندان...جان می‌سپرد و در نتیجه مردمی که می‌توانستند در سایه او به فعالیت خود ادامه دهند و برای رسیدن به مقام شامخ انسانی از فرصت زندگی استفاده نمایند و شایستگی خود را به مرحله بروز و ظهور درآورند و در سختی‌ها و مشکلات شخصیت خود را نمودار کنند که تا کجا می‌توانند برای اجرای اوامر الهی کوشش نمایند و بر همه ناکامی‌ها چیره گردند و به خدای خویش رسند، چنین دسته مردمی وقتی امام خود را از دست دادند دیگر مجالی برای فعالیت نمی‌بینند. یا چون امام خود جان می‌دهند و در مقابل، زمینه را برای دشمنان آماده می‌سازند، یا خود در صف دشمنان قرار می‌گیرند و برای همیشه بدبخت و سیه روز می‌گردند، و چون نوبت به نسل بعد می‌رسد دیگر هیچ گونه فعالیتی امکان‌پذیر نخواهد بود...

بنابراین امام اگر پنهان ماند حجت باقی ماند و در مرحله دوم محیط برای فعالیت آماده می‌شود و در مرحله سوم انسان‌ها شناخته می‌شوند و مردم ستمگر درنده‌خو نمایان می‌گردند و در نتیجه انسانیت در عالم تحقق یافته و جهان به جهاندار خود می‌رسد و کمال خلقت حاصل می‌گردد.<sup>۱</sup>

در پایه بعد که آخرین بخش این نوشتار است مطالبی می‌آوریم که جایگاه غیبت را از ابعاد مختلف بهتر مشخص سازد.

ای نهان ساخته از دیده ما صورت خویش

به در از پرده غیب آی و نما طلعت خویش

---

۱- خدا و مهدی - عجل الله تعالی فرجه - صص ۱۰۶ - ۱۰۸.

طاق شد طاقت یاران بگشا پرده ز رخ

ای نهان ساخته از دیده ما صورت خویش

نه همین چشم به راه تو مسلمانانند

عالمی را نگران کرده‌ای از غیبت خویش

آمد از غیبت تو جان به لب منتظران

همه دادند ز کف حوصله و طاقت خویش

بی رخت بسته به روی همه درهای امید

بگشا بر رخ احباب در از رحمت خویش

گر چه غرقیم به دریای گناهان لیکن

شرمساریم و خجالت زده از غفلت خویش

روی دل سوی تو داریم به صد عجز و نیاز

جز تو ابراز نداریم به کس حاجت خویش

دست ما گیر که بیچارگی از حد بگذشت

بگشا مشکل ما را به ید همت خویش

تویی آن گوهر یکدانه دریای شرف

که خداوند جهان خواند تو را حجت خویش

ساخت حق آینه غیبنا روی تو را

نگرد خواست در آن آینه تا طلعت خویش

قرب حق یافت به تحقیق کسی کو به صفا

با تو پیوست و گسست از دگران الفت خویش

سومین پایه

# تحلیلی در امر غیبت

غیبتُهُ عَلَيْهِ لَيْسَتْ مِنَ اللَّهِ لِحِكْمَتِهِ

و لَا مِنْهُ لِعِصْمَتِهِ

فَهِيَ مِنْ خَوْفِهِ عَنِ رَعِيَّتِهِ



در این پایه از نوشتار بر آنیم تا تحلیلی نسبت به امر غیبت با توجه به آثار رسیده و گفتار بزرگان داشته باشیم و در مجموع بنگریم آیا غیبت امری است مطلوب و پسندیده، یا مبعوض و ناپسند. از آن چه در دو پایه پیشین آوردیم کاملاً روشن شد که غیبت حکمت‌های بسیاری دارد، ولی حکمت داشتن امری است و محبوب و مطلوب بودن امری آخر. نظیر این جدایی دو امر از یکدیگر در دعاها و مناجات‌ها هم آمده است:

در دعای امان امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خوانیم:

إِلَهِي اغْفِرْ لِي وَ تُبْ عَلَيَّ وَ ارْضَ عَنِّي، وَ إِن لَّمْ تَرْضِ عَنِّي فَاعْفُ عَنِّي، فَقَدْ لَا يَرْضَى الْمَوْلَى عَنْ عَبْدِهِ ثُمَّ يَعْفُو عَنْهُ.<sup>۱</sup>

بارالها بیامرز مرا و توبه مرا بپذیر و از من راضی شو، و اگر از من راضی نمی‌شوی مرا عفو کن؛ زیرا گاهی مولی از بنده‌اش راضی و خشنود نیست ولی او را عفو می‌کند و از او می‌گذرد و او را می‌بخشاید.

۱- بحارالانوار ۱۰۰ / ۴۲۳، الصحيفة العلوية المباركة ۲۵.

از نامه‌ای که حضرت ابو جعفر محمد بن علی الجواد علیه السلام برای محمد بن الفرّج مرقوم نمودند چه بسا استفاده شود که غیبت نشانه غضب پروردگار بر خلق است.

إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ نَحَانَا عَنْ جَوَارِهِمْ.<sup>۱</sup>  
هرگاه خداوند تبارک و تعالی بر خلقش غضب نماید ما را از جوار و همسایگی آنان دور می‌دارد.

از این که مرحوم کلینی این حدیث را در باب غیبت آورده، معلوم می‌شود حدیث را ناظر به عصر غیبت دانسته. همچنین از بیانی که مرحوم مجلسی در ذیل آن آورده است، همین معنی استفاده می‌شود:

يَدُلُّ عَلَى أَنَّ غَيْبَةَ الْإِمَامِ عليه السلام غَضَبٌ عَلَى أَكْثَرِ الْخَلْقِ.<sup>۲</sup>  
- این مکتوب و دست نوشته امام عليه السلام - دلالت می‌کند بر این که غیبت امام عليه السلام نشانه غضب حق تعالی بر اکثریت نسبی مردم است.

متقابلاً در احادیثی استعجال برای خروج حضرت مورد مذمت قرار گرفته و عصر غیبت عصر مطلوبی شمرده شده است.

ابی بصیر گوید: از حضرت صادق عليه السلام شنیدم که می‌فرمود:  
مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِخُرُوجِ الْقَائِمِ؟ فَوَاللَّهِ مَا لِبَاشِهِ إِلَّا الْغَلِيظُ وَمَا طَعَامُهُ إِلَّا الشَّعِيرُ الْجَشِيبُ، وَمَا هُوَ إِلَّا السَّيْفُ وَالْمَوْتُ تَحْتَ ظِلِّ

۱- اصول کافی، باب فی الغیبه حدیث ۳۱.

۲- مرآت العقول ۴ / ۶۱.

## السَّيْفُ<sup>۱</sup>

چرا می‌خواهید ظهور قائم به عجله و شتاب و زود واقع شود؟ به خدا سوگند لباس او جز لباس ضخیم و غلیظ نیست، و طعام او جز نان جوین بدون خورشت نمی‌باشد و جز شمشیر و مرگ در سایه شمشیر امری نه!!

همچنین معمر بن خلاد گوید:

در خدمت حضرت رضا علیه السلام صحبت از حضرت قائم علیه السلام به میان آمد. حضرت فرمودند:

أَنْتُمْ الْيَوْمَ أَرْخَىٰ بِالْأَمْنِكُمْ يَوْمئِذٍ قَالُوا: وَكَيْفَ؟ قَالَ: لَوْ قَدْ خَرَجَ قَائِمُنَا علیه السلام لَمْ يَكُنْ إِلَّا الْعَلَقُ وَالْعَرَقُ وَالنُّومُ عَلَى السُّرُوجِ، وَ مَا لِبَاسِ الْقَائِمِ علیه السلام إِلَّا الْغَلِيظُ وَ مَا طَعَامُهُ إِلَّا الْجَشِيبُ.<sup>۲</sup>

شما امروز آسایش بیشتری دارید تا آن روز - روزگار ظهور. جمعی که خدمت حضرت بودند، سبب پرسیدند. حضرت فرمودند: اگر قائم ما خروج کند جز علق و عرق، خوردن گیاه و سبزی و ریختن عرق - و تحمل سختی و دشواری - و خواب بر روی زین‌ها چیزی نیست. لباس آن حضرت لباس درشت و خوراکش خوراک ناگوار است.

در مقابل این دو دسته روایت حدیثی داریم که چه بسا جامع بین این روایات باشد و وجه جمع میان آن دو دسته روایت از آن استفاده شود. حدیث هم در کافی شریف آمده و هم در کمال الدین و هم در غیبت

۲- الغیبه نعمانی ۲۸۵ باب ۱۵ حدیث ۵.

۱- الغیبه طوسی ۲۷۷.

نعمانی. سند مرحوم کلینی و مرحوم نعمانی مُرْسَل است، ولی سند مرحوم صدوق هم مُسْنَد است و هم معتبر.<sup>۱</sup> سند حدیث به مفضل بن عمر جعفی می‌رسد. وی گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعِبَادُ مِنَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ، وَ أَرْضَى مَا يَكُونُ عَنْهُمْ إِذَا  
 افْتَقَدُوا حُجَّةَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ، وَ لَمْ يَظْهَرْ لَهُمْ وَ لَمْ يَعْلَمُوا مَكَانَهُ، وَ  
 هُمْ فِي ذَلِكَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَمْ تَبْطُلْ حُجَّةُ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ لَا مِيثَاقُهُ،  
 فَعِنْدَهَا فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً. فَإِنَّ أَشَدَّ مَا يَكُونُ غَضَبُ اللَّهِ  
 عَلَى أَعْدَائِهِ إِذَا افْتَقَدُوا حُجَّتَهُ وَ لَمْ يَظْهَرْ لَهُمْ وَ قَدْ عَلِمَ أَنَّ أَوْلِيَاءَهُ  
 لَا يَرْتَابُونَ وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّهُمْ يَرْتَابُونَ مَا غَيَّبَ حُجَّتَهُ عَنْهُمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَ  
 لَا يَكُونُ ذَلِكَ إِلَّا عَلَى رَأْسِ شَرَارِ النَّاسِ.<sup>۲</sup>

نزدیک‌ترین حالات بندگان به خداوند جلّ ذکره و راضی‌ترین حالات حق تعالی از آنان، زمانی است که دچار فقدان حجت خدای جلّ و عزّ گردند و حجت برای آنان ظاهر نباشد و جایش را ندانند، ولی در همین شرائط می‌دانند که حجت خداوند جلّ ذکره و میثاق و پیمان او

۱- بنا بر اعتبار محمد بن سنان؛ زیرا بسیاری از بزرگان چونان نوع محدثان، و از فقیهان متأخر مرحوم آیت الله حکیم در مستمسک او را معتبر شمرده‌اند. این سخن نسبت به بسیاری از راویان احادیث که به واسطه نقل روایات بلند در معارف ولایی رمی به ضعف شده‌اند، قابل گفتن است؛ زیرا منشأ تضعیف آنان کذب و دروغ و یا عقیده و مقالة باطله نبوده است. البته این امر نیاز به پی‌گیری بیشتری دارد که در موسوعة کبيرة البرهان فی ما ورد فی تفسیر البرهان پی‌گرفته‌ایم و امید است در آینده‌ای نه چندان دور در اختیار ارباب تحقیق قرار گیرد.

۲- اصول کافی، باب نادر فی حال الغیبه حدیث ۱، کمال الدین ۳۳۷ باب ۳۳ حدیث ۱۰، الغیبه نعمانی ۱۶۲ باب ۱۰ حدیث ۱.

باطل نمی‌شود. در این هنگام پیوسته صبح و شام انتظار فرج داشته باشید. همانا شدیدترین حالت غضب پروردگار بر دشمنانش هنگامی است که حجّتش مفقود باشد و برای آنان ظاهر نباشد - عصر غیبت - و همانا خداوند می‌داند که اولیائش دچار شک و تردید نمی‌شوند و اگر می‌دانست به شک و ریب می‌افتند هر آینه حجّتش را یک چشم به هم زدن از آنان غایب نمی‌نمود و ظهور امام علیه السلام محقق نمی‌شود مگر بر بدترین مردمان.

مرحوم نعمانی در بیان این حدیث شریف گوید:

این حدیث بیان‌گر ثناء حضرت صادق علیه السلام بر اولیاء و دوستان است در حال غیبت که در حق آنان ارضی ما یكونُ اللهُ عنهم فرموده است. و خدا را حمد می‌کنیم که ما را از صاحبان یقین نسبت به این امر قرار داده و دچار شک و تردید نشده‌ایم و از جاده روشن و راه مستقیم منحرف نگشته‌ایم و به مسیر ضلالت و گمراهی که به کوری و پستی می‌کشاند، نرفته‌ایم.<sup>۱</sup>

مرحوم مجلسی در بیان آن گوید:

جهت این که امام علیه السلام دوستان و شیعیان عصر غیبت را اقرب به حق تعالی و حق تعالی را راضی‌تر و خشنودتر نسبت به آنان شمرده، این است که تحصیل و حفظ ایمان برای آنان دشوارتر و شبهات قوی‌تر است؛ زیرا ائمه علیهم السلام و معجزات آنان را ندیده‌اند و با نظر و تأمل در

براهین و اخبار و آثار معتقد شده‌اند، به خصوص با امتداد غیبت امام علیه السلام و نرسیدن خبر آن وجود مقدس در روزگار غیبت کبری و کثرت وساوس شیاطین انسی و جنی... و شدت غضب بر دشمنان به این جهت است که آنان موجبات غیبت امام علیه السلام را به سوء سیره و بدی رفتار و قبح سریره و زشتی و اعوجاج باطن و درون خود فراهم آورده‌اند...<sup>۱</sup>

بر این اساس می‌توان گفت که حکم غیبت نسبت به اشخاص متفاوت است و تفاوت شخص‌ها و نگرش‌ها موجب تفاوت حکم آن می‌گردد. همان‌گونه که سایر ابتلائات این چنین است و هر بلایی برای اشخاص و جمعیت‌های مختلف حکم خاص خود را دارد. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین رسیده است:

إِنَّ الْبَلَاءَ لِيُظَالِمَ أَدَبٌ، وَّ لِلْمُؤْمِنِ امْتِحَانٌ، وَّ لِلْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ، وَّ لِلأَوْلِيَاءِ كِرَامَةٌ.<sup>۲</sup>

همانا بلاء برای ظالم [مایه] ادب است و برای مؤمن [موجب] امتحان است و برای پیامبران [ترفیع] درجه است و برای اولیاء کرامت است.

ابتلای غیبت و بلای فقدان و مصیبت فراق هم این چنین است. برای هر کسی و هر جمعی حکم خاص خود را دارد. البته از جهت کلی بر اساس آن چه از مدارکمان استفاده می‌شود، منشأ اصل غیبت و استمرار آن و

محرومیت از دیدار، گناه و عصیان و سوء کردار و بدی رفتار است. سوء و بدی هر کس هم مناسب با وضع و موقعیت خود اوست، تا آن جا که حسنات ابرار سیئات المقرّبین.

این حقیقت صریحاً در بسیاری از احادیث آمده است. از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که بر فراز منبر کوفه فرمودند:

و إِنَّ مِنْ وَرَائِكُمْ فِتْنًا مُظْلِمَةً عَمِيَاءٌ مُنْكَسِفَةٌ لَا يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا النُّومَةُ.  
قِيلَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا النُّومَةُ؟ قَالَ: الَّذِي يَعْرِفُ النَّاسَ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ.

همانا پشت سر شما فتنه‌های بس تاریک کدري است که از آنها نجات پیدا نمی‌کند مگر شخص نومه. به حضرت عرض شد: نومه کیست؟ فرمودند: آن کس که مردم را می‌شناسد ولی مردم او را نمی‌شناسند - آدم‌شناس زمان‌شناس گوشه‌گیر آشنای به وضع مردم ولی مردم ناآشنا به وضع او.

سپس فرمودند:

وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ، وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَيُعْمِي خَلْقَهُ مِنْهَا بِظُلْمِهِمْ وَ جَوْرِهِمْ وَ إِسْرَافِهِمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ، وَ لَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ سَاعَةً وَاحِدَةً مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا، وَ لَكِنَّ الْحُجَّةَ يَعْرِفُ النَّاسَ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ كَمَا كَانَ يُوسُفُ يَعْرِفُ النَّاسَ وَ هُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ.  
ثُمَّ تَلَا:

﴿ يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ

### يَسْتَهْزِؤْنَ ﴿١﴾

بدانید که همانا زمین از حجت خدا خالی نمی‌ماند، ولی خداوند به زودی خلقش را از حجتش محروم می‌سازد به سبب ظلم و ستم آنان و اسرافشان بر نفسشان - در سایه ظلم به دگران و ظلم به خودشان با گناه و معصیت - و اگر زمین ساعتی از حجت خالی ماند اهلش را فرو برد. حجت مردم را می‌شناسد ولی مردم او را نمی‌شناسند، چونان یوسف که مردم - برادران - را می‌شناخت ولی آنان او را نمی‌شناختند. سپس حضرت آیه ۳۰ سوره یس را تلاوت نمودند: ﴿ ای دریغ و حسرت بر بندگان که هیچ پیامبری برای آنان نیامد جز این که در مقام استهزاء او برآمدند ﴾

و همچنین در گفتگویی که فرستاده ناحیه مقدسه با پسر مهزیار داشته، آمده است:

از ابن مهزیار پرسید: ما الذی تُرید یا ابا الحسن؟ ای ابالحسن - ای پسر مهزیار - جویای چه هستی؟ و چه می‌خواهی؟ او گفت: الامام المحجوبُ عن العالم. جویای آن امام و پیشوایی هستم که از عالم و عالمیان محجوب است و در پرده و حجاب است. آن فرستاده در پاسخ پسر مهزیار گفت: ما هو محجوبٌ عنکم، و لکن حَجَبَهُ سَوْءُ أَعْمَالِكُمْ،<sup>۲</sup> او از شما محجوب و مستور نیست بلکه سوء کردار و

۱- الغیبه نعمانی ۱۴۱ باب ۱۰ حدیث ۲، بحارالانوار ۵۱ / ۱۱۲.

۲- دلایل الامامه ۲۹۶، مدینه المعاجز ۶۰۷، تبصرة الولی حکایت ۴۶. لازم به تذکر است کلمه حَجَبَهُ در نقلی به صورت جَنَّهُ و در نقلی به صورت خباه آمده است.



بدی رفتار شما موجبات احتجاب و ستر او را فراهم آورده و شما را از دیدارش محروم داشته.

همچنین در توقیع همایونی که در روز پنجشنبه ۲۳ ماه ذی‌الحجه سال ۱۲ هجری، حدود هشت ماه و ده روز قبل از فقدان مرحوم مفید، از ناحیه مقدسه برای او شرف صدور یافته، باز به این حقیقت تصریح شده است:

و لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا، وَفَقَهُمُ اللَّهُ لِطَاعَتِهِ، عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِإِلْقَائِنَا وَ لَتَعَجَّلْتُ لَهُمُ السَّعَادَةَ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَ صِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا. فَمَا يَحْسِبُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نُكْرَهُهُ وَ لَا تُؤَثِّرُهُ مِنْهُمْ. وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ وَ هُوَ حَسْبُنَا وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.<sup>۱</sup>

و اگر شیعیان ما که خدا آنان را موفق به طاعتش بدارد، با دل‌هایی یکسو در مقام وفا به عهدی که بر آنان است، برمی‌آمدند هرآینه میمنت دیدار ما نسبت به آنان به تأخیر نمی‌افتاد و خیلی زود سعادت مشاهده ما را پیدا می‌کردند، آن هم با حق معرفت و صدق شناخت آنان نسبت به ما. و آن چه موجبات حبس ما را از آنان فراهم آورده - و آنان را از دیدار ما محروم داشته - چیزی نیست جز رسیدن خبرهایی از آنان که خوش نداریم و برای آنان نمی‌خواهیم و نمی‌پسندیم. و فقط از خدا یاری خواهیم و او کافی است برای ما و خوب وکیلی است.

به هر جهت، غیبت و محرومیت از دیدار با معرفت و شناخت برای جمعی، یا به تعبیر مرحوم مجلسی، برای اکثر خلق و بیشترین مردم، نشانه غضب پروردگار است بر آنان. آن غضب هم پدیده سوء کردار و بدی رفتار آنان در دو جهت سیره و سریره و ظاهر و باطن آنان می باشد. این در حالی است که ممکن است همین غیبت برای بعضی لطف و رحمت باشد و برای جمعی از شیعیان و دوستان که صبر بر مشقات و مشکلات عصر غیبت نموده و عهده دار وظایف روزگار استتار بوده اند، ترفیع مقام باشد و موجب تکثیر ثواب.

شاید جامع ترین سخن را در این زمینه مرحوم مجلسی رضوان الله تعالی علیه بعد از نقل مطالب مرحوم شیخ الطائفه، شیخ طوسی اعلی الله مقامه آورده باشد. وی گوید:

خلاصه سخن این که پس از اثبات حسن و قبح عقلی و حکم عقل به وجوب لطف [عام و خاص] بر حق تعالی، با توجه به مصالح وجود سرپرستی که جامعه را به سوی درستی و نیکی رهبری کند و از فساد و ناراستی باز دارد، جمیع عقلا متفق القول اند که وجود امام لطفی از طرف خداست؛ زیرا وجود او موجب اصلاح امور بندگان و انتظام امر اطاعت و بندگی آنان است. و گریزی نیست از این که چنین شخصی باید معصوم باشد و عصمت هم جز از ناحیه حق تعالی قابل تحقق نیست و همگان اجماع دارند که غیر از چنین امام منصوب از طرف خدا، هیچ کس دارای عصمت نیست. با توجه به این مقدمات وجود امام زمان ثابت می شود و آن چه باقی می ماند امر

غیبت است.

اما غیبت آن حضرت از مخالفین، معلوم است که به دلیل کوتاهی و گناه خود آنهاست. اما غیبت آن وجود مقدس از آنان که اقرار به وجود حضرتش دارند، ممکن است منشأش این باشد که بعضی از آنان مقصر هستند - و مقصر باید جور تقصیرش را بکشد - و بعضی دیگر با این که مقصر نیستند مع ذلک از بعضی فوائد و آثار حضور آن حضرت محروم و ممنوع‌اند. این محرومیت یا به دلیل مفسده‌ای است که برای آنان از ناحیه مخالفین پدید می‌آید، یا به خاطر مصلحتی است که برای خود آنان در غیبت است؛ مثلاً با خفاء امر و پوشیدگی و ظهور شبهه‌ها و شدت مشقت و سختی، اینان پایدار بر ایمان و ثابت قدم در اعتقادشان باشند و ثواب بیشتری عایدشان گردد. مضاف بر این که رسیدن فوائد و منافع و هدایا و تحف از ناحیه امام علیه السلام متوقف و منوط بر ظهورش به گونه‌ای که شناخته شود، نیست. ممکن است از ناحیه آن حضرت الطاف کثیره و عنایات فراوانی به اکثر شیعیان در عصر غیبت بشود که ندانند از ناحیه آن حضرت است. آن گونه که بعد از این از خود آن حضرت می‌آوریم که خود را در روزگار غیبت به خورشید زیر ابر تشبیه نموده است.<sup>۱</sup>

در هر حال با توجه به حکمت متعالیه حکیم علی الاطلاق، و عدل دادگر عادل، و لطف لطیف خبیر، و رحمت واسعة رحمان رحیم آن چه در این زمینه واقع شده و می‌شود عین حکمت است، عین عدالت است، عین

لطف و مرحمت است ﴿ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ﴾

در این جا برای تکمیل بحث و خالی نبودن این مقال از مقالات ارباب مقال و گفتار صاحبان کلام، بخشی از گفتارشان را می آوریم. مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی در متن تجرید گوید:

وَجُودُهُ لَطْفٌ وَ تَصَرُّفُهُ لَطْفٌ آخِرٌ وَ عَدْمُهُ مِنَّا.<sup>۱</sup>

وجود امام علیه السلام لطفی است از ناحیه حق تعالی و تصرف او - ظهور و اداره حکومت ظاهری - لطفی است دیگر و عدم او از ناحیه ماست.

در توضیح قسمت آخر این عبارت گفته اند:

و عَدْمُهُ مِنَّا ، الضميرُ يَرْجَعُ إِلَى الْإِمَامِ ، اى عَدْمُهُ مِنْ بَيْنِنَا ، او عَدْمُ ظُهُورِهِ لَنَا ، او يَرْجَعُ إِلَى تَصَرُّفِهِ.<sup>۲</sup>

ضمیر در «عدمه» به امام علیه السلام برمی گردد، یعنی نبود امام علیه السلام در میان ما، یا عدم ظهورش برای ما. و یا به تصرف برمی گردد - یعنی عدم تصرفش و عدم عهده داری شؤون ظاهری توسط امام از ناحیه ماست.

مرحوم علامه حلی در توضیح اجمال کلام مرحوم خواجه نصیر گوید:

از جمله اعتراضاتی که به دلیل اصحاب ما کرده اند، این است که وجود امام علیه السلام وقتی لطف است که تصرف به امر و نهی داشته باشد، و شما این حرف را نمی گوئید. پس آن چه را لطف می دانید قائل به

۲- توضیح المراد ۶۸۸.

۱- کشف المراد ۳۸۸.

وجوب و لزومش نیستید، و آن چه را لازم می‌شمرد لطف نیست. جواب این حرف این است که ما نفس وجود امام را لطف می‌دانیم - هر چند تصرف و امر و نهی ظاهری هم نداشته باشد - به چند جهت: یکی این که امام علیه السلام حافظ و حارس زیاده و نقصان شرایع است. دوم این که اعتقاد مکلفین به وجود امام علیه السلام و تجویز و احتمال انفاذ حکمش بر آنان در هر وقت و زمان، موجب ردع و بازداری آنان از فساد و مایه قرب و نزدیکی آنان به خیر و صلاح است.

سوم این که بدون شک تصرف امام علیه السلام لطف است، ولی تحقق این لطف تصرفی بعد از تحقق لطف وجودی است - ابتداءً باید خداوند لطف کند و امام علیه السلام را موجود بدارد تا او در مقام لطف بعد که تصرف است، برآید - پس نفس وجود او لطف است - چون زمینه لطف دیگری است که تصرف است - و تصرف خود لطفی دیگر است.

تحقیق مطلب این است که بگوییم: اتمام لطف امامت به اموری است. امر اول که بر خدای تعالی لازم است خلقت و آفرینش امام علیه السلام و تمکین او از تصرف و اعطای علم به او و نص بر او به اسم و نسبتش می‌باشد.

این امری که بر حق تعالی لازم بوده، انجام داده است.

دیگری امری است که بر خود امام علیه السلام واجب است، و آن تحمل امامت و قبول آن است. این امر را هم امام علیه السلام انجام داده. و آخرین آن‌ها امری است که بر رعیت لازم است، و آن مساعدت و کمک و نصرت و یاری آن وجود مقدس و قبول اوامر و دستورات و امتثال اوامر و فرامین اوست. این جهت را رعیت رعایت نکرده است.

بنابراین منع لطف کامل از ناحیه آنان بوده نه از طرف خداوند و نه از جانب امام علیه السلام.<sup>۱</sup>

همین معنی را در عبارت موجز و پر محتوایی، مرحوم نباطی بیاضی که از بزرگان امامیه در سده نهم هجری است، در اثر نفیس الصراط المستقیم که از ذخایر کتب ماست، آورده است:

و غیبه علیه السلام لیست من الله لحکمته و لا منه لعصمه، فهی من خوفه عن رعیتیه.<sup>۲</sup>

غیبت آن وجود مقدس از ناحیه حق تعالی نیست؛ زیرا حکیم است - و حکمت اقتضا دارد امام ظاهر باشد و در همه شؤون عالم هستی تصرف نماید.

و منشأ غیبت، خود آن حضرت هم نمی باشد؛ زیرا معصوم است - و عصمت اقتضا دارد آن چه او انجام می دهد با حکمت و مشیت حق مطابقت داشته باشد.

پس غیبت [آن صاحب غیبت] به واسطه بیم او از رعیتش است - زیرا در مقام از بین بردن او برمی آیند.

سپس در مقام پرسشها و اشکالاتی برآمده و پاسخ گفته است. از جمله گوید:

اگر گفته شود: غیبت و دوری امام علیه السلام از رعیت موجب ازدیاد فساد و

۲- الصراط المستقیم ۲ / ۲۴۴.

۱- کشف المراد ۳۸۹.

زیادی خوف و ترس حضرت از آنان می‌شود و لازمه‌اش این است که هیچ‌گاه خروج ننماید، گوییم: چه کسی قطع به زیادی فساد دارد؟ چه بسا در میان آیندگان صالحانی باشد و میان گذشتگان طالحان و بدان. مضاف بر این، پس از اثبات عدالت حق تعالی و عصمت امام علیه السلام، نسبت دادن سبب غیبت به خداوند متعال محال است، آن‌گونه که در مورد خلقت موجودات موذی که جهت حسن و خوبی و خیر و صلاحش را نمی‌دانیم، می‌گوییم.<sup>۱</sup>

اجمالی از آن چه در معارف امامیه در این راستا آمده بیاوریم و مهر ختم بر این دفتر مهر حضرت خاتم الاوصیاء بگذاریم.

امام کاظم علیه السلام فرمودند: **يَغِيبُ عَنِ ابْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ وَ لَا يَغِيبُ عَنِ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ذِكْرُهُ.**

امام عصر علیه السلام از دیدگان مردم پنهان می‌گردد ولی یادش از دل‌های اهل ایمان ناپدید نمی‌شود...

حکمت غیبت امام عصر علیه السلام برای ما به طور کامل روشن نشده و علت آن پس از ظهور حضرت مشخص می‌گردد. و انسان نه قادر است و نه به او اجازه داده شده که فلسفه حقیقی غیبت امام عصر علیه السلام را دریابد، و این رازی سر به مهر است که آدمی به آن آگاهی ندارد - مقصود حکمت نهایی و راز پایانی است که قبلاً اشاره کردیم.

از مهم‌ترین تکالیف اسلامی دوره غیبت، اعتراف به وجود حضرت بقیة الله الاعظم است. با این که وجود شریفش از دیده‌ها پنهان است باید او را پیشوایی واجب الاطاعه بدانیم، و این از ضروریات مذهب شیعه و بدیهیات عقاید امامیه است.<sup>۱</sup>

باید توجه داشت که غیبت امام عصر علیه السلام نقض غرض یا عدم حکم عقل به وجوب نصب امام علیه السلام نیست؛ چه فوائد وجود او در لزوم تلقی فیوضات الهیه باطنی است و برای موجودات همچون تأثیر آفتاب در پس ابر است...

ایشان در غیبت به وظایف خود در نظارت بر امور و حفاظت از آنها می‌رسند.

خداوند غیبت مهدی علیه السلام را ضامن طول عمر آن حضرت قرار داده است و غیبت از راه‌های محفوظ ماندن از شر دشمنان خون‌آشام است. اگر حضرتش دارای غیبت نبود دشمنانش شهیدش می‌کردند. شهادت آن حضرت برابر بود با ناامید شدن امیدها، از میان رفتن حق و حقیقت و جاوید شدن ظلم و ستم در جهان.

فلسفه غیبت حکمتی از احکام الهی و اراده حق تعالی است که پیش از وجود او چنین مقدر شده، و این سنت الهی است که برای بسیاری از انبیای پیشین مانند ادریس و صالح و موسی و ابراهیم علیهم السلام نیز بوده...

پذیرش امامت حضرت بقیة الله و حفظ دین در عصر غیبت کار



ساده‌ای نیست بلکه از هر امری مهم‌تر و مشکل‌تر است...<sup>۱</sup>

در همه حال فیوض و برکاتش به خلق می‌رسد. اما ما به سبب گناه، خود را از زیارتش محروم داشته‌ایم. او از ما غایب است ولی ما از او غایب نیستیم؛ زیرا قدرت و علم و احاطه آن حضرت به امور، محدود به زمان ظهور نیست. آن حضرت در همه حال بر همه امور احاطه تکوینیه دارد که لازمه ولایت کلیه است.<sup>۲</sup>

وجود مقدس امام علیه السلام از نظر شیعه دو جنبه دارد: جنبه ولایتی و جنبه امامتی.

جنبه امامتی امام بستگی به حضور او دارد، و جنبه ولایتی امام که تصرفات در امور کون - وجود و هستی - است و این که باید تمام مقدرات تکوینی از نظر او بگذرد و واسطه فیض میان حق و خلق باشد، بستگی به حضور او در میان مردم ندارد، بلکه هر کجا باشد برای او یکسان است و از این نظر برکات او به عموم خواهد رسید. مانند صفت رحمانیت حق که شامل مؤمن و کافر و دوست و دشمن می‌شود. معنای آن این است که امام ولی خداست، و شأن ولی این است که خداوند هر امری را بخواهد جاری سازد باید از مجرای ولی انجام دهد.<sup>۳</sup>

انسان مؤمن باید بداند که امام او وجود دارد و بر اعمال او حاضر و ناظر است. و این همان ایمان به غیب است که خداوند فرموده:

۲- همان، ۸۵۷.

۱- معارف امامیه ۲ / ۸۵۵.

۳- همان، ۸۵۸.

﴿ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ﴾ و آن تأثیر بزرگی در ایمان و اخلاص دارد. و هنگامی که مسلمان دانست که امامش وجود دارد و به او معتقد شد و او را ناظر بر خود دید، انسانی مؤمن، پاک، خاضع و به دور از هر گونه گناه و سرکشی خواهد بود.<sup>۱</sup>

باری ما هستیم و عصر غیبت، ما هستیم و روزگار هجران، ما هستیم و هنگامه حرمان، ما هستیم و زمان استتار، ما هستیم و ایام فراق، ما هستیم و شب‌های سرد و تیره و تار، ما هستیم و گذشت یک هزار و صد سال از غیبت کبری، ما هستیم و سیل شبهات، ما هستیم و کثرت دشمنان، آن هم دشمنان خون‌آشام، ما هستیم یک مشت یتیمان بی‌نوا و مدعیان دروغین پدری برای غارت اندوخته‌ها.

چه می‌شود کرد و چه باید کرد؟ جز دعا در کنار انجام سایر وظایف عصر غیبت، به شرحی که ان شاء الله در نوشتار بعدی می‌آوریم، چاره‌ای نیست.

أَسْأَلُكَ... أَنْ تَأْذَنَ لِفِرْجٍ مَن يَفْرَجُهُ فِرْجُ أَوْلِيَائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ مِّنْ خَلْقِكَ وَ بِه تُبِيدُ الظَّالِمِينَ وَ تُهْلِكُهُمْ، عَجَّلْ ذَلِكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.<sup>۲</sup>

خداوندا، از تو مسألت دارم که رخصت دهی فرج کسی را که فرج اولیاء و اصفیاء، دوستان و برگزیدگان تو در گِرو فرج اوست، و به وسیله او ظالمان را نابوده نموده، هلاکشان می‌سازی. بارالها در این امر شتاب گیر و فرجش را برسان!

۱- معارف امامیه ۲ / ۸۶۱.

۲- از دعای سجده حضرت صادق علیه السلام بعد از نماز صبح روز بیست و یکم ماه مبارک رمضان. اقبال الاعمال ۱ / ۳۶۸، بحار الانوار ۹۸ / ۱۵۸.

از طلعت زیبای تو گر پرده برافتد  
ماه از نظر مردم صاحب نظر افتد  
گر پیش رخت گل بزند لاف نکویی  
از شاخه به یک جنبش باد سحر افتد  
در باده عشق تو ندانم چه اثرهاست؟  
کز خویش هر آن کس که خورد بی خبر افتد  
ای حجت ثانی عشر ای مهر جهانتاب  
از طلعت زیبای تو کی پرده برافتد؟  
گر دیدن روی تو به مرگ است میسر  
با شوق دهم جان که به رویت نظر افتد  
از فخر زخم طعنه بر افلاک چو گردی  
از ره گذرت بر من بی پا و سر افتد  
پر مظلمه شد دهر بیا تا شجر عدل  
در سایه جان پرور تو بارور افتد  
گر قوت دل منتظران خون جگر شد  
غم نیست چو وصل تو به خون جگر افتد  
گویند دعای سحری راست اثرها  
لطفی که دعاهای «وفا» کارگر افتد<sup>۱</sup>

پایان پیش نویس : شنبه ۲۱ شعبان المعظم ۱۴۲۹

۱۳۸۷/۶/۲ - اصفهان - سده

بازنویس و تکمیل : شب دوشنبه ۲۸ رمضان المبارک ۱۴۲۹

۱۳۸۷/۷/۸

مشهد مقدس - سید مجتبی بحرینی

## کتابنامه

در این نوشتار پس از قرآن کریم از این کتاب‌ها بهره گرفته‌ایم:

- ۱- آدینه‌ها بی تو محمد اسماعیل توسل «آشفته»
- ۲- آه عاشقان در انتظار موعود محمد علی مجاهدی «پروانه»
- ۳- الارشاد شیخ مفید، محمد بن النعمان
- ۴- اسرار الشهاده ملا آغای دربندی
- ۵- اقبال الاعمال سید رضی الدین بن طاووس
- ۶- انسان و جهان حسین نوری
- ۷- بحار الانوار علامه مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی
- ۸- بصائر الدرجات محمد بن الحسن الصفار
- ۹- تبصرة الولی سید هاشم البحرانی
- ۱۰- تفسیر شریف لاهیجی بهاء الدین محمد بن شیخ علی الشریف اللاهیجی
- ۱۱- تفسیر الکشاف محمود بن عمر الزمخشری
- ۱۲- تفسیر مجمع البیان فضل بن الحسن الطبرسی
- ۱۳- توضیح المراد سید هاشم حسینی تهرانی
- ۱۴- الجامع الصحیح مسلم بن الحجاج النیسابوری
- ۱۵- جمال الاسبوع سید رضی الدین بن طاووس
- ۱۶- حدیث پسران مهزیار سید مجتبی بحرینی
- ۱۷- حدیث توقیعات سید مجتبی بحرینی
- ۱۸- خدا و مهدی عجل الله تعالی فرجه حسن سعید

- ۱۹- خورشید مغرب  
 ۲۰- دلائل الامامہ  
 ۲۱- دیوان حافظ  
 ۲۲- دیوان حبیب  
 ۲۳- دیوان شمس اصطهباناتی  
 ۲۴- دیوان صائب تبریزی  
 ۲۵- صحیح البخاری  
 ۲۶- الصحیفة المبارکة العلویہ  
 ۲۷- الصراط المستقیم  
 ۲۸- علل الشرایع  
 ۲۹- الغیبة  
 ۳۰- الغیبة  
 ۳۱- قرب الاسناد  
 ۳۲- کاشف الاسرار  
 ۳۳- الکافی ، اصول  
 ۳۴- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد  
 ۳۵- کلیات خمسہ نظامی  
 ۳۶- کلیات شیخ بہایی  
 ۳۷- کمال الدین و تمام النعمة  
 ۳۸- لآلی مکنون  
 ۳۹- لغت نامہ  
 ۴۰- مجمع البحرين  
 ۴۱- مدینة المعاجز  
 ۴۲- مرآت العقول  
 ۴۳- مطلع الانوار
- محمد رضا حکیمی  
 محمد بن جریر بن رستم الطبری  
 حاج میرزا حبیب اللہ مجتہد خراسانی  
 محمد بن اسماعیل البخاری  
 محدث نوری، میرزا حسین  
 علی بن یونس العاملی النباطی البیاضی  
 شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویہ  
 محمد بن ابراہیم النعمانی  
 محمد بن حسن الطوسی  
 عبداللہ بن جعفر الحمیری  
 مولی نظر علی طالقانی  
 محمد بن یعقوب الكلینی  
 علامہ حلی، حسن بن یوسف  
 شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویہ  
 میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری  
 علی اکبر دہخدا  
 فخر الدین الطریحی  
 سید ہاشم البحرانی  
 علامہ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی  
 محمد باقر فقیہ ایمانی

- |                              |                        |
|------------------------------|------------------------|
| علی رضا مسجد جامعی           | ۴۴۔ معارف امامیہ       |
| محدّث قمی، عباس بن محمّد رضا | ۴۵۔ مفاتیح الجنان      |
| محمّد تقی موسوی اصفہانی      | ۴۶۔ مکیال المکارم      |
| لطف اللہ صافی گلپایگانی      | ۴۷۔ منتخب الاثر        |
| محدّث قمی، عباس بن محمّد رضا | ۴۸۔ منتهی الآمال       |
| سیّد صدرالدین الصدر          | ۴۹۔ المہدی علیہ السلام |
| محدّث نوری، میرزا حسین       | ۵۰۔ نجم ثاقب           |
| کامل سلیمان                  | ۵۱۔ یوم الخلاص         |

### سایر آثار مؤلف در همین زمینه :

- ۱- حدیث قبل از میلاد
- ۲- حدیث شب میلاد
- ۳- حدیث بعد از میلاد
- ۴- حدیث پنج سال کودکی
- ۵- حدیث غیبت و سفارت
- ۶- حدیث دو سفیر
- ۷- حدیث سرداب
- ۸- حدیث سفیران
- ۹- حدیث آخرین سفیر
- ۱۰- حدیث نامه‌ها
- ۱۱- حدیث توقیعات
- ۱۲- حدیث دیدارها: دیدار در کربلا
- ۱۳- حدیث دیدارها: دیدار در مکه
- ۱۴- حدیث پسران مهزیار
- ۱۵- حدیث شش دیدار
- ۱۶- حدیث غیبت کبری
- ۱۷- سوگند به نور شب تاب      شرح دعای شب نیمه شعبان
- ۱۸- سلام بر پرچم افراشته      شرح سلام‌های زیارت آل یس
- ۱۹- تو را گواه می‌گیرم      شرح یک دوره اعتقادات در زیارت آل یس

## و به زودی ان شاء الله:

- ۱- حدیث وظایف عصر غیبت
- ۲- از تومی خواهم شرح دعای اول بعد از زیارت آل یس

## و در دیگر زمینه‌ها:

- ۲۱- با پسرم در سکرات مرگ
- ۲۲- ده پگاه با پیکر
- ۲۳- لباس نادوخته و نماز بی حمد و سوره
- ۲۴- ملک نقاله
- ۲۵- خانه دو متری
- ۲۶- شهر خاموشان و دیار با هوشان
- ۲۷- سرای بیم و امید
- ۲۸- اتاق امتحان
- ۲۹- خواب نوعروس
- ۳۰- جامعه در حرم شرح زیارت جامعه کبیره
- ۳۱- این جا مدینه است
- ۳۲- این جا مکه است
- ۳۳- این جا مشاعر است

## و به زودی ان شاء الله:

- این جا کربلاست (کتاب اول تا سوم)  
سالن ارتباطات